

کوروش بزرگ

پادشاه باستانی ایران

پهود ایران
<https://t.me/yandira>



گردآورنده: تورج دریایی
ترجمه آذر دخت جلیلیان

کوروش یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های جهان باستان است. متن کهن، از عهد عتیق تا کوروش‌نامه گزنفون، کوروش را همچون الگویی برای بردباری و دادگری شناخته‌اند. کوروش که از یک شاهک‌نشین کوچک در جنوب غرب ایران برخاسته بود، با شتاب قدرت را به دست گرفت، و یک شاهنشاهی جهانی را به وجود آورد. پنج مقاله این کتاب و ترجمه‌های انگلیسی و فارسی استوانه کوروش، گزارشی علمی و خواندنی درباره یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های جهان باستان به دست می‌دهند. در این کتاب کوچک و آموزنده به زندگی سیاسی، یادمان‌ها و دین کوروش، و همچنین نوشته‌های بازمانده از او پرداخته شده است.

این یک کتاب مهم است؛ فریب کوچکی آن را نخورید. شماری از بهترین پژوهندگان در این زمینه، آمیزه‌ایی از دیدگاه‌های هیجان‌انگیز، آموزنده و ارزشمند را درباره یکی از برجسته‌ترین چهره‌های دنیای باستان فراهم آورده‌اند. ترجمه‌های تازه انگلیسی و فارسی از استوانه کوروش، نه تنها سودمند، بلکه بسیار ضروری خواهد بود. تورج دریایی و همکاران او، به خوبی در خدمت کوروش بوده‌اند.

دکتر لوید لولین جونز، استاد تاریخ باستان دانشگاه ادینبرگ



یهود ایران
https://t.me/yahud_elran

کوروش بزرگ پادشاه باستانی ایران

کانال : یهودایران

تلگرام

یهود ایران

https://t.me/yahud_elfran



«۷۳۹»

یهود ایران

https://t.me/yahud_elfran

کوروش بزرگ پادشاه باستانی ایران

گردآورنده
تورج دریایی

ترجمه
آذردخت جلیلیان

سرشناسه: دریایی، تورج ۱۳۴۶-، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور: کوروش بزرگ (پادشاه باستانی ایران) / گردآورنده تورج دریایی؛ ترجمه
آذردخت جلیلیان.

مشخصات نشر: تهران: توس، ۱۳۹۲

مشخصات ظاهری: ۸۸ ص: مصور.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۵-۷۳۸-۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Cyrus great: an ancient Iranian king, 2013

یادداشت: کتابنامه

یادداشت: نمایه

موضوع: کوروش هخامنشی، شاه ایران، - ۵۲۹ ق.م. سرگذشتنامه

موضوع: ایران -- تاریخ -- هخامنشیان، ۳۳۰-۵۵۸ ق.م. مقاله‌ها و خطابه‌ها

شناسه افزوده: جلیلیان، آذردخت، ۱۳۴۰-، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۹۷۸/۰۱۵۰۹۲ DSR۲۳۶/د۴ک۹

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۱۵۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۰۶۶۸۶



انتشارات توس

کوروش بزرگ

پادشاه باستانی ایران

تورج دریایی

ترجمه: آذردخت جلیلیان

صفحه‌آرایی (توس): ندا جبار

چاپ اول: بهار ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپخانه: حیدری

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

ISBN: 978-964-315-738-8

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۵-۷۳۸-۸

کلیه حقوق چاپ و انتشار این اثر به هر صورت محفوظ و مخصوص انتشارات توس است.

دفتر مرکزی: خیابان دانشگاه، بن بست پورجوادی، پلاک ۵ - تلفن: ۶۶۴۹۱۴۴۵

مرکز فروش: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، پلاک ۱۷۸ - تلفن: ۶۶۴۶۱۰۰۷

نشانی اینترنتی: www.toospub.com پست الکترونیک: info@toospub.com

فهرست

۷	سخن آغازین.....
۹	پیشگفتار.....
	مقاله‌ها
۱۱	فصل ۱. کوروش بزرگ/ پیر بریان.....
۲۰	کتابنامه.....
۲۱	فصل ۲. مذهب کوروش بزرگ/ تورج دریایی.....
۲۸	کتابنامه.....
۲۹	فصل ۳. سفر به پاسارگاد/ علی موسوی.....
۳۷	کتابنامه.....
۳۹	فصل ۴. قالب، زبان و محتوای استوانه کوروش/ متیو ولفگانگ استولپر.....
۴۹	فصل ۵. کوروش و پاسارگاد/ دیوید استروناخ.....
۶۷	کتابنامه.....
۶۹	فصل ۶. ترجمه انگلیسی استوانه کوروش/ اروینگ فینکل.....
۷۵	فصل ۷. ترجمه متن استوانه کوروش بزرگ/ شاهرخ رزمجو.....
۸۱	فهرست نویسندگان.....
۸۳	نمایه.....

یهود ایران

https://t.me/yahud_elfran

سخن آغازین

کوروش بزرگ جایگاه ویژه‌ای در تاریخ تمدن دارد. ارزش‌های انسان‌دوستانه او همچون آزادی برای همه انسان‌ها، احترام به تفاوت‌های فرهنگی و مذهبی و آگاهی از این حقیقت که تو را دوست داشته باشند، بهتر از آن است که از تو بترسند، ویژگی‌های قابل‌توجه برای هر فرمانروایی است. با وجود این، چنین باورهایی برای کسی که ۲۶۰۰ سال پیش زندگی می‌کرده است، به راستی بی‌مانند هستند.

ارزش‌ها و اندیشه‌های کوروش در فرمانروایی از دیرگاه الهام‌بخش رهبران و اندیشمندان سیاسی جهان بوده است، از جمله بنیان‌گذاران آمریکا که در نوشتن قانون اساسی ایالات متحده از این آرمان‌ها استفاده کرده‌اند. بعدها نسخه‌ای از استوانه کوروش به عنوان یادآور نخستین نمونه از حقوق بشر بر سر در سازمان ملل متحد آویخته شد.

از این‌رو، در سال ۲۰۱۳ میلادی، در نخستین سفر استوانه کوروش به ایالات متحده - و به لس‌آنجلس -، کانون بزرگ‌ترین اجتماع ایرانیان مهاجر، بنیاد فرهنگ به راستی افتخار داشته است که چنین به‌هنگام کتاب حاضر را به این مرد بزرگ و اندیشه‌های او اختصاص دهد. در گردآوری این کتاب خود را مدیون گروه برجسته‌ای از دانشمندی می‌دانیم که موافقت کردند مقاله‌هایی درباره کوروش بزرگ بنویسند و این کتاب را پدید آورند.

رسالت بنیاد فرهنگ، بزرگداشت و ارج گذاشتن به هنر و فرهنگ ایرانی است که سود آن به همه جامعه می‌رسد و این کتاب یادبودی هم در راستای همین هدف فراهم آمده است.

علی رازی

رئیس بنیاد فرهنگ

یهود ایران

https://t.me/yahud_elfran

پیشگفتار

ایرانیان باستان در دورهٔ هخامنشی کوروش بزرگ را می‌شناختند و او را پدر شاهنشاهی می‌دانستند. بعدها به دلایلی که خارج از موضوع این کتاب است ایرانیان، خاطرهٔ هخامنشیان و کوروش بزرگ را از یاد بُردند و تنها در آغاز سدهٔ بیستم بود که توانستند از این شاهنشاهی بزرگ و بنیان‌گذار آن آگاه شوند. این آگاهی به واسطهٔ کوشش‌های علمی دانشمندان اروپایی به دست آمد که از منابع یونانی و رومی آگاهی داشتند و به باستان‌شناسی علاقمند بودند. به تدریج دانشمندان از جایگاه کوروش در میان فرمانروایان باستانی و اهمیت او برای ایرانیان و همچنین برای تاریخ جهانی آگاه شدند.

کوروش در نزدیک به بیست سال توانست نخستین شاهنشاهی بزرگ جهان در دوران باستان را به وجود آورد. برای نخستین بار سرزمین‌هایی از فلات ایران تا مدیترانه یکپارچه شدند و این تقریباً تا دو سده ادامه یافت. مهارت‌های نظامی و سیاسی کوروش دلیل موفقیت‌های بی‌شمار او بود؛ شخصیت و توانایی‌های او در متن‌هایی همچون عهد عتیق و کوروش‌نامه بازتاب یافته است. یهودی‌ها، بابلی‌ها و یونانی‌ها گزارش‌های ستایش‌انگیزی دربارهٔ کوروش بزرگ برای ما به جای گذاشته‌اند و حتی اگر همهٔ آنها حقیقت محض نباشد، نقطهٔ مشترک در این سنت‌ها به یک پادشاه بسیار ویژه و یگانه اشاره دارد؛ پادشاهی که پیش از اسکندر مقدونی توانست یک شاهنشاهی را به وجود آورد که مردمانی گوناگون در آن در صلح و سازگاری نسبی زندگی می‌کردند. در شاهنشاهی کوروش تازمانی که نیازهای طبیعی نظام شاهنشاهی برآورده می‌شد، به آزادی مذهبی و فرهنگی احترام گذاشته می‌شد و سنت‌های محلی به همان شکل حفظ می‌شدند. ایالت‌ها و مردمی که در آنجا زندگی می‌کردند از رفاه اقتصادی شاهنشاهی هخامنشی سود بسیار می‌بردند. این‌ها دستاوردهای کوروش بزرگ در جهان باستان است.

پنج مقاله این کتاب، زندگی کوروش بزرگ را مورد مطالعه قرار می‌دهد. پیران، زندگی کوروش را بررسی می‌کند و به این موضوع می‌پردازد که او چگونه توانسته است از ایالت فارس، نخستین شاهنشاهی بزرگ باستان را پدید آورد. تورج دریایی، به بردباری مذهبی کوروش در رفتار با مردمان گوناگون، و همچنین به مسأله جالب‌تر خاستگاه باورهای مذهبی خود کوروش پرداخته است. علی موسوی، به مطالعه اهمیت ماندگار بناهای یادبود کوروش در تاریخ ایران می‌پردازد. اگرچه ساختمان و مکان پاسارگاد، پایتخت کوروش، زمانی فراموش شده بود، اما مردم هنوز به آن احترام می‌گذارند و برای آن ارزش بسیار قائلند. متیو ولفگانگ استولپر، استوانه کوروش را با توجه به محتوا، اهداف و مضمون آن و نیز همانندی‌ها و تفاوت‌های آن با دیگر استوانه‌های میان‌رودان مورد بررسی قرار می‌دهد. دیوید استروناخ، مرکز جهان کوروش یعنی پاسارگاد را مطالعه می‌کند. منابع مکتوب و منابع باستان‌شناختی با هم جمع شده‌اند تا مکانی را که کاخ، باغ‌ها و آرامگاه کوروش در آن ساخته شده است، زنده کنند. در پایان ترجمه جدید انگلیسی و فارسی استوانه کوروش از اروینگ فینکل و شاهرخ رزمجو آمده است.

هدف این کتاب ارائه توصیفی خواندنی و البته علمی از کوروش به دست متخصصین حوزه مطالعات ایران باستان برای خوانندگان عام است. انتشار این کتاب با پشتیبانی بنیاد فرهنگ امکان‌پذیر شده است. از سام انوری و کیت تریگلیا برای طراحی و ویراستاری این کتاب سپاسگزاری می‌کنم. به ویژه از شازاد قنبری سپاسگزارم که انتشار این کتاب درباره کوروش بزرگ را ممکن ساخت. از انتشارات افشار نیز برای چاپ این کتاب سپاسگزارم.

تورج دریایی

دانشگاه کالیفرنیا، پروین

فصل یکم



کوروش بزرگ

پی‌یر بریان

کالج فرانسه

بنیان‌گذار شاهنشاهی

کوروش بزرگ را به درستی بنیان‌گذار شاهنشاهی پارسی هخامنشی خوانده‌اند. شاه جدید که از پایگاه جغرافیایی محدودی در مرکز فارس برخاسته بود، در مدت چند دهه (۵۳۰-۵۵۹ پ.م) بر پادشاهی‌های بزرگی مسلط شد که در نیمه نخست سده ششم پیش از میلاد سرزمین‌های شرق نزدیک در روزگار باستان را دربرداشتند: پادشاهی لیدی، شامل همه بخش‌های غربی آسیای صغیر تا رودخانه هالیس؛ پادشاهی ماد که مرکز آن حوالی اکباتان (همدان) بود، البته محدوده جغرافیایی آن هنوز جای بحث دارد؛ شاهنشاهی بابل نو که در دوران فرمانروایی آخرین پادشاهش نبونئید (۵۳۹-۵۵۶ پ.م) بخش زیادی از به اصطلاح هلال حاصلخیز (از شمال سوریه تا مرزهای غربی فلات ایران) را دربرداشت. گذشته از این، کوروش در فلات ایران و آسیای مرکزی نیز به لشکرکشی‌های نظامی پرداخت. در زمان مرگ او (۵۳۰ پ.م) تنها مصر در قلمرو شاهنشاهی پارسی قرار نداشت. کمبوجیه دوم (۵۲۲-۵۳۰ پ.م) پسر و جانشین او، فتح دره نیل را به انجام رساند.

شاهنشاهی هخامنشی که هنوز شکنده و در حال شکل‌گیری بود، از این پس پهناترین شاهنشاهی استقرار یافته از دریای اژه تا آسیای مرکزی بود. یکی از مهم‌ترین و دشوارترین پرسش‌هایی که درباره هخامنشیان برای تاریخ‌نویسان مطرح

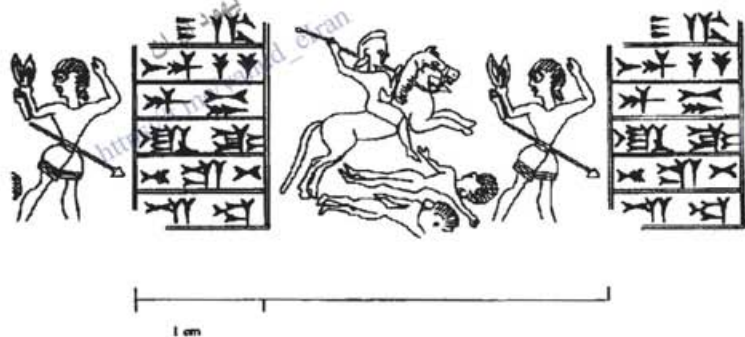
گردیده این است که چگونه می‌توان پیدایش به ظاهر ناگهانی یک قدرت جدید منطقه‌ای در شرق نزدیک را توضیح داد که ویژگی آن موفقیت در حفظ توازی از قدرت‌های سیاسی است.

برای مدتی طولانی تنها منبع موجود اطلاعات درباره تاریخ هخامنشی نویسندگان یونانی بودند. به ویژه همان‌طور که در کوروش‌نامه گزنفون ذکر شده است، ظاهراً شخصیت کوروش اعتبار و احترام زیادی را در یونان برانگیخته بود، تا اندازه‌ای که او را الگوی یک «پادشاه خوب» می‌دانستند. با وجود این، هرودوت نخستین و تنها گزارش‌جامع از زندگی و فتوحات کوروش را به دست می‌دهد. هرودوت برای نشان دادن ریشه‌های دشمنی بین یونانی‌ها و پارسی‌ها فصل‌هایی طولانی از کتاب خود را به نبردهای کوروش اختصاص داده است. او گزارش خود را با فتح لیدی و تصرف سارد به دست سپاه پارسی آغاز کرده است (Histories, I. 46-94). هرودوت پیش از آن‌که به همین روش لشکرکشی‌های گذشته کوروش علیه بابل (I. 177-200) و ماساژت‌ها در آسیای مرکزی را توضیح دهد، گزارشی طولانی درباره خاستگاه کوروش و شاهنشاهی پارسی او می‌دهد و گزارشی از رسوم و نهادهای اجتماعی و مذهبی پارسی‌ها را به دست می‌دهد (I. 95-140). این متن این‌گونه آغاز می‌شود: «و از این پس تاریخ ما با تحقیق درباره کوروش، کسی که شاهنشاهی کروسوس را نابود ساخت، و درباره پارسی‌ها و این‌که چگونه رهبری آسیا را به دست گرفتند، ادامه می‌یابد.»

کوروش‌آنشان

امروزه می‌توانیم از منابع معاصر مستقیم و آموزنده‌تری استفاده کنیم. در منشور بابلی که به استوانه کوروش معروف است، پادشاه یک لقب بابلی دریافت کرده است (من، کوروش، شاه جهان، شاه نیرومند، شاه بابل، ...)، اما او خود را با توجه به خاستگاهش نیز معرفی می‌کند: «پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه شهر انشان، نوه کوروش، نواده چیش‌پیش، شاه بزرگ، شاه شهر انشان». شهر انشان به‌طور مشخص در استان فارس کنونی در تل ملیان واقع شده است که از شهر پارسه (تخت جمشید) که بعداً توسط داریوش یکم بنیان گذاشته شد، دور نیست. بنابراین با توجه به این گزارش، کوروش بزرگ نواده یک خاندان سلطنتی بود که چیش‌پیش بنیان‌گذار

آن بوده است، او پسر کمبوجیه یکم و نوه کسی بود که باید او را کوروش یکم دانست.



تصویر ۱ الف. طرح مهر استوانه‌ای

گذشته از این، یک مهر استوانه‌ای (PFS 93*) (تصویر ۱ الف و ۱ ب) که نقش آن بر برخی از لوحه‌های تخت جمشید مربوط به دوران فرمانروایی داریوش یکم دیده می‌شود، کتیبه خیره‌کننده‌ای به خط ایلامی میخی دارد: «کوروش انشان، پسر پیش‌پش». در اینجا نخستین نشانه از سلسله پیش‌پش را می‌بینیم. اما این کوروش کیست؟ آیا او پدر یا عموی کوروش بزرگ است؟ هیچ کس نمی‌تواند به یقین او را شناسایی کند، اما هیچ تردیدی نیست که او به همان خاندانی تعلق دارد که از انشان فارس برخاسته است. صحنه حکاکی شده بر روی مهر نیز دارای اهمیت



تصویر ۱ ب. نقش مهر استوانه‌ای

است. یک اسب سوار جنگجو نیزه‌اش را به اهتزاز در آورده است، دو نفر از دشمنان بر روی زمین افتاده‌اند و نفر سوم در مقابل او ایستاده است و نیزه در بدن او فرو رفته است. با توجه به سبک این مهر، می‌توان آن را به یک گارگاه هنری در دربار شاهنشاهی انشان در نیمه نخست سده هفتم پیش از میلاد نسبت داد. انشان مکانی است که ایرانیان مهاجر با مردم بومی ایلام سده‌ها در تعامل بوده‌اند. در نتیجه این فرایند طولانی شکل‌گیری قومیتی، قوم پارس ظهور یافت که ویژگی‌های فرهنگی ایرانی و ایلامی را در خود داشت. از این رو، به نظر نمی‌رسد که تا آن زمان مسئله سلسله هخامنشی مطرح بوده باشد، سلسله‌ای که داریوش یکم پس از ظهورش (۵۲۰-۵۲۲ پیش از میلاد) آن را به خاطر اعتبار و قدمتش ستایش می‌کرد، بدون این که از کوروش به عنوان یکی از نیاکانش نامی ببرد. احتمال دارد که فرزندان پسر چیش پیش پادشاه انشان، با مرگ کوروش دوم (۵۳۰ پ.م) و دو پسر او کمبوجیه دوم و بردیا (۵۲۲ پ.م) منقرض شده باشد. کوروش پس از مرگ در یک آرامگاه باشکوه به خاک سپرده شد که در پاسارگاد در مرکز فارس ساخته شد (تصویر ۲).



تصویر ۲. آرامگاه کوروش بزرگ

اداره شاهنشاهی جدید

گذشته از گزارش‌های مورخان یونانی و به ویژه هرودوت دربارهٔ فتوحاتی که سپاه ماد و لیدی را مغلوب ساخت، تنها تصرف بابل را می‌توان به کمک اسناد میخی با جزئیات بازسازی نمود. استوانهٔ کوروش تمایل فائقان به همکاری با نخبگان بابل را تأیید می‌کند: کوروش آشکارا خود را کسی معرفی می‌کند که به مالیات‌گیری‌های نبونه‌نید از مکان‌های مقدس بابل پایان داده و قدرت مالی و اقتصادی کامل این پرستشگاه‌ها را به آنها بازگردانده است. در همین زمان بود که تصمیم گرفته شد به جمعیت یهود، که از زمان فرمانروایی نبوکدنزار دوم به بابل تبعید شده بودند، اجازه داده شود تا به اورشلیم بازگردند و پرستشگاه خود را دوباره در آنجا بسازند. در استوانه به این موضوع اشاره‌ای نشده است. این اطلاعات از خود یهودی‌ها به ویژه از کتاب‌های عزرا و نحمیا به دست آمده است. کتاب عزرا متن فرمان کوروش را به این شکل نقل می‌کند:

یک گزارش: در نخستین سال فرمانروایی کوروش شاه، کوروش فرمانی صادر کرد: «دربارهٔ خانهٔ خدا در اورشلیم، اجازه دهید خانه از نو ساخته شود، مکانی که قربانی‌ها پیشکش می‌شود و سوزانده می‌شود [...] آورده می‌شود. هزینه را دربار شاه پرداخت می‌کند [...]» (Ezra 6.2-5)

اگر این متن جای بحث داشته باشد، خودِ واقعه انکارناپذیر است. با وجود این، یهودیه به حالت یک شاهنشاهی برنگشت. به احتمال زیاد یهودیه به یک ایالت (مدینه) تبدیل شد که حاکمی (پها) از سوی قدرت مرکزی بر آن حکمرانی می‌کرد. چند سال بعد، در ۵۳۳ پیش از میلاد، یهودیه و سرزمین‌های مجاور آن در محدودهٔ یک حکومت ایالتی بزرگ (ساتراپی) قرار گرفتند که بابل و کشورهای آن سوی فرات (ایرناری) را نیز دربرداشت.

این مثال ساده نشان می‌دهد که اشتباه است اگر کوروش را تنها یک فاتح بدانیم که اندیشه‌ای دربارهٔ سازماندهی قلمرو شاهنشاهی خود نداشته است، این مثال همچنین به روشنی نشان می‌دهد که ساتراپی‌ها پیش از داریوش وجود داشته‌اند. ما از سارد و داسکیلیون در آسیای صغیر اطلاع داریم و بقیه نیز در سرزمین‌های فلات ایران و آسیای مرکزی (یعنی آراخوزیا و باکتریا) شناخته شده‌اند. ساتراپ‌ها نمایندهٔ شاه بزرگ بودند، فرمان می‌دادند و به جمع‌آوری

مالیات و منابع انسانی می‌پرداختند. حضور گنوبروه در بابل گسترهٔ ادارهٔ سلطنتی در زمان کوروش را نشان می‌دهد. از میان این کارگزاران، خزانه‌داران نقش مهمی داشتند، زیرا حاکمان محلی هر سال باید مالیات‌ها را برای حکومت مرکزی می‌فرستادند.

در بابل سازمان اداری مسئول رسیدگی به مکان‌های مقدس همچون پرستشگاه اِئانا در اوروک بود. این مکان‌های مقدس کارکنان زیادی داشتند و زمین‌های زیادی را اداره می‌کردند. از این زمان به بعد، کارگزارانی که به طور مستقیم توسط حکومت مرکزی منصوب می‌شدند، در ادارهٔ پرستشگاه موقعیت برجسته‌ای یافتند. این پرستشگاه‌ها وظیفه داشتند به طور منظم پیشکش‌های ویژهٔ مهمی را به حکومت مرکزی بدهند. این پیشکش‌ها شامل کارگرهایی برای پروژه‌های ساختمان‌های سلطنتی (مانند کندن کانال‌ها) بود و نیز محصولاتی که باید به شاه و دربارش هنگام اقامت در بابل داده می‌شد. گذشته از این، ساتراپ باید گناهکاران از جمله مجرمینی که از نخبگان جامعه بودند را دستگیر کرده و تحت تعقیب قانونی قرار می‌دادند. برای نمونه، گیمیلو مرد غیر روحانی که مسئول درآمدهای مربوط به احشام پرستگاه اِئانا بود، به دزدی از احشام محکوم شد و محاکمهٔ او چندین سال طول کشید. همچنین در زمان کوروش بود که نظام هترو در بابل وجود داشت. این اصطلاح به اجتماعی اشاره دارد که در برابر خدمات نظامی به آنها زمین‌های زراعی داده می‌شد. این زمین‌ها نام‌های مختلفی داشته‌اند، مانند املاک کمان (بیت قسطی) یا املاک ارابه (بیت ترکیبی) و غیره. دربارهٔ این نظام به ویژه در نیمهٔ دوم سدهٔ پنجم پیش از میلاد، مدارک کافی وجود دارد، اما هیچ تردیدی نیست که این نظام در دوران کوروش و بر اساس ساختارهای نوبابلی از پیش موجود، گسترش یافته است.

از کوروش تا اسکندر

اعتبار کوروش در میان پارسی‌ها در دورهٔ هخامنشیان همچنان حفظ شد. درست است که داریوش در تبارنامه‌ای که در کتیبهٔ بیستون آمده است در میان نیاکان خود نامی از کوروش نمی‌برد، اما این موضوع به معنای آن نیست که او کوشش کرده است تصویر کوروش را از خاطرهٔ سلطنتی پاک کند. احتمال دارد که

کتیبه‌های پاسارگاد که در آنها کوروش خود را یک «هخامنشی» می‌خواند، در دوره فرمانروایی داریوش نوشته شده باشند، تا بدین وسیله ریشه این سلسله را به کوروش برساند، سلسله‌ای که شاه جدید در ۵۲۲ پیش از میلاد پس از مرگ کمبوجیه و حذف بردیا پسر دوم کوروش بنیان‌گذاری کرد. داریوش همچنین با دو دختر کوروش (آتوسا و آرتیستونه) و نیز با یکی از دختران بردیا (پریمیس) ازدواج کرد. نام این شاهدخت‌ها در الواح تخت جمشید که به دوران فرمانروایی داریوش برمی‌گردد، آمده است. همچنین پیداست که نام کوروش که داریوش دوم به یکی از پسرانش داده بود، اعتبار ویژه‌ای به او بخشیده بود که متن‌های یونانی هم توجه زیادی به آن داشته‌اند.



تصویر ۳. آرامگاه کوروش ۱۶۳۹ (به نقل از یوهان آلبریخت فون ماندلسو)

سرانجام توسط اسکندر بزرگ، چهره کوروش دوباره نمایان شد. گزارش‌هایی که از همراهان اسکندر به جای مانده است، فاتح مقدونی را «دوستدار کوروش» معرفی می‌کند. اصطلاحاتی که برای ورود او به بابل در سال ۳۳۱ پیش از میلاد به کار رفته بود، دقیقاً همانند اصطلاحات کوروش در دو سده پیش در سال ۵۳۹ پیش از میلاد بود. گذشته از این، اسکندر دو بار به پاسارگاد رفت؛ نخست بین

ژانویه و مه ۳۳۰ پیش از میلاد، یعنی بین تصرف و سوزاندن کاخ‌های تخت جمشید، سپس در ۳۲۵ پیش از میلاد در بازگشت از هند و پیش از رفتن به تخت جمشید و شوش. کوروش پاسارگاد را در قلب پارس/فارس ساخت. یک دژ بزرگ و نیرومند بر این مکان مشرف بود و چندین کاخ در آنجا وجود داشت که مزین به باغ‌هایی بودند که با کانال‌هایی آبیاری می‌شدند. بلندآوازه‌ترین و سالم‌ترین بنای تاریخی پاسارگاد، آرامگاه کوروش است که اسکندر توجه ویژه‌ای به آن داشت. چندین توصیف عینی به یونانی از این بنا موجود است که در جزئیات با هم اختلاف دارند. آریستوبولوس به نقل از آریان (Anab. VI.29.4) می‌گوید که این آرامگاه در «یک باغ سلطنتی (پردیس) که گونه‌های مختلفی از درختان مقدس (آلوس) در آن بود» ساخته شد. گذشته از اختلاف‌های موجود در متون گوناگون، در سال ۱۸۱۱م. جیمز موریه انگلیسی توانست به کمک داده‌های باستانی آرامگاه را شناسایی کند. نخستین بار در ۱۶۳۹م. یک جهانگرد جوان آلمانی به نام یوهان آلبریخت فون ماندلسو از آرامگاه بازدید کرد و آن را ترسیم نمود (تصویر ۳). پژوهش‌های باستان‌شناختی در این مکان نشانه‌های باغ‌ها و کانال‌های آبیاری را آشکار ساخته است.

اسکندر در بازگشت از هند در سال ۳۲۵ پیش از میلاد، هنگامی که بی‌بُرد آرامگاه کوروش تاراج شده و مورد بی‌احترامی قرار گرفته است به شدت عصبانی شد:

اسکندر دید که همه چیز را برداشته‌اند به جز تابوت سنگی و چهارپایه. غارتگران حتی به پیکر کوروش بی‌احترامی کرده بودند زیرا در تابوت را برداشته بودند و پیکر او را بیرون انداخته بودند؛ آنها سعی کرده بودند تابوت را به شکل قابل حملی درآورند تا بتوانند آن را با خود ببرند؛ بخش‌هایی از آن را قطعه قطعه کرده و بخش‌های دیگر را شکسته بودند. با وجود این آنها در این کار موفق نشدند و تابوت را به همان شکلی که بود رها ساخته و فرار کردند.

(Arrianus, Anab. VI.29.9)

اسکندر «مغی را که مسئول حفاظت از آرامگاه بود» دستگیر کرد، اما چون در زیر شکنجه به چیزی اعتراف نکرد او را آزاد ساخت. اشاره به این مغ باعث شد آریان اطلاعات تکمیلی جالبی را دربارهٔ مأموریت آنها به دست دهد:

در این محدوده و نزدیک خود آرامگاه ساختمان کوچکی برای مغها ساخته شده بود. [...] از طرف شاه هر روز به آنها یک گوسفند، جیره غذا و شراب و هر ماه نیز یک اسب داده می‌شد تا برای کوروش قربانی کنند (VI.29.7).

در الواح تخت جمشید (که تاریخ آن به ۴۹۲ تا ۴۵۸ پیش از میلاد برمی‌گردد) می‌توان به درک بهتری از این اطلاعات دست یافت؛ در این لوحه‌ها آمده است که حکومت سلطنتی محصولات کشاورزی و حیواناتی را می‌داد تا قربانی کنند و قربانی‌هایی که نزدیک آرامگاه‌های (شومر) شخصیت‌های عالی‌رتبه خاندان سلطنتی انجام می‌شد نیز از آن جمله بود. گزارش‌های همراهان اسکندر نیز گواه چنین مراسمی برای شاه در گذشته است. جالب است بدانیم چنین مراسمی که از ۵۳۰ پیش از میلاد شکل گرفته بود تا دو سده پس از آن به احترام کوروش برگزار می‌شد. سپس اسکندر مأموریت زیر را به آریستوبولوس سپرد:

آرامگاه را دوباره به شکل مناسبی در آورید، دوباره پیکر او را در تابوت گذاشته و در تابوت را بر روی آن قرار دهید، جاهایی که خراب شده بود تعمیر کنید، و تخت را با استفاده از پوشش‌های تزیینی بیوشانید و هر چیز دیگری که در آنجا وجود داشته درست مانند شکل اصلی‌شان برگردانید و بیارید، درها را با دیوارهای سنگی مسدود کنید و بر آن لایه‌ای از خاک رس بکشید، و سپس بر روی خاک رس مهر سلطنتی بزنید (VI.29.10).

اسکندر نابدکننده آیین نیاکانی پارسی‌ها نبود، بلکه می‌خواست احترام فراوان خود را به یاد و خاطره کسی که دو سده پیش شاهنشاهی پارسی را بنیان‌گذاری کرده بود، نشان دهد؛ شاهنشاهی‌ای که اسکندر فقط بر آن غلبه کرده بود. حتی امروز آرامگاه کوروش در پاسارگاد مکان برجسته‌ای است که یادآور خاطره هخامنشیان می‌باشد و به خاطر ماهیت کم‌نظیرش تأثیر گذارتر از آرامگاه‌های صخره‌ای جانشینانش در نقش رستم و تخت جمشید است.

کتابنامه

1. Bedford, P., *Temple restoration in Early Achaemenid Judah*, Leiden, 2001.
2. Briant, P., *Bulletin d'histoireachéménide II*, Paris, 2001.
3. Briant, P., *From Cyrus to Alexander. A History of the Persian Empire*, Winona Lake (Ind.), 2002 [French 1996], en part. p. 13-106; 879-897.
4. Briant, P., *Alexander the Great and his empire*, Princeton University Press, 2010.
5. Garrison, M., "The seal of Kuraš the Anzanite, son of Šešpeš, PFS 93*: Susa—Anšan—Persepolis", in: J. Álvarez-Mon & M.B. Garrison (eds.), *Elam and Persia*, Winona Lake (Ind.), 2011, p. 375-405.
6. Jursa, M., "Taxation and service obligations in Babylonia from Nebuchadnezzar to Darius and the evidence for Darius' tax reform", in R. Rollinger—B. Truschnegg—R. Bichler (edd.), *Herodotus and the Persian Empire*, Wiesbaden, 2011, p.431-448.
7. Kuhrt, A., *The Persian empire. A corpus of sources from the Achaemenid Period*, Routledge, London, I-II, 2007, particularly I, p. 19-103.
8. Kuhrt, A., "Cyrus the Great of Persia: images and realities", in M. Heinz & M.H. Feldman (edd.), *Representations of Political Power. Case histories from Times of change and dissolving Order in the Ancient Near-East*, Winona Lake (Ind.), 2007, p. 169-191.
9. Henkelman, W., "An Elamite memorial: the šumar of Cambyses and Hystaspes", in W. Henkelman & A. Kuhrt (edd.), *A Persian perspective. Essays in memory of H. Sancisi-Weerdenburg* (Ach.Hist. XIII), Leiden, 2003, p. 101-172.
10. Henkelman, W., *The other Gods who are. Studies in Elamite-Iranian acculturation based on the Persepolis Fortiication texts*, Leiden, 2008.
11. Henkelman, W., "Cyrus the Persian and Darius the Elamite: a case of mistaken identity", in R. Rollinger—B. Truschnegg—R. Bichler (eds.), *Herodotus and the Persian Empire*, wiesbaden, 2011, p. 577-634.

فصل دوم



مذهب کوروش بزرگ

تورج دریایی

دانشگاه کالیفرنیا، ایروین

یکی از اسرار آمیزترین و جالبترین جنبه‌های شخصیت کوروش بزرگ پذیرفتن دیگر سنت‌های مذهبی و آمیختن آن با باورهای مذهبی خود بود. در آغاز باید گفت که به دلیل خود نام کوروش گفت‌وگوهایی دربارهٔ هویت نژادی او به وجود آمده است. پژوهندگان دربارهٔ نام کوروش دیدگاه‌های متفاوتی دارند، پاره‌ای از آنها ریشه‌شناسی ایرانی برای نام او پیشنهاد کرده‌اند (Eilers, 1974: 5-6; Schmidt, 1987: 357-358)، و پاره‌ای دیگر ریشه‌شناسی‌های ایلامی به دست داده‌اند (Potts, 2005: 21-22; Henkelman, 2008: 55). با وجود این، هیچکدام از این‌ها نمی‌توانند دربارهٔ خاستگاه واقعی کوروش به ما اطمینان دهند، چراکه او به عنوان یک پارسی می‌توانست تنها نامی ایلامی برگزیده باشد که در آن زمان فرهنگ غالب بوده است. کوروش در انشان، یعنی یکی از دو شهر مهم گسترهٔ شاهنشاهی ایلام، به دنیا آمده است، اما این رخداد در هنگامی بود که پارس‌ها در آنجا در حال رسیدن به قدرت بوده‌اند. این موضوع نشان می‌دهد که کوروش، با هر ریشه‌ای که نام او ممکن است داشته باشد، در محیطی دو فرهنگی و یا شاید چند فرهنگی، که چندان دور از میان‌رودان و خلیج فارس نبود، به دنیا آمده است. از این رو، بعید نیست که کوروش پیش‌تر در دورهٔ جوانی با دیگر سنت‌های مذهبی

روبه‌رو شده باشد و این مسئله می‌بایست در رفتار او با پیروان دیگر مذاهب تأثیر گذاشته باشد.

این مسئله هم دارای اهمیت است که از کوروش در رویارویی با مردم میان‌رودان و یهودیان به عنوان فرمانروایی نیک‌خواه یاد می‌شود که با مذهب مردم تابعه با بردباری رفتار کرده است. این شیوه رفتاری کوروش، آشکارا با سیاست فرمانروای پیشین در میان‌رودان تفاوت داشته است. در متن‌های بابلی و یهودی از کوروش به عنوان اصلاح‌گر اوضاع آشفته‌ای یاد می‌شود که در آن مردان و خدا(یان) پارسا ناخشنود بودند، و مردان ناپرهیزکار در رأس امور قرار داشتند. از این‌رو، خدا(یان) کوروش را برگزیدند و او عشق و علاقه مردمان و خدا(یان) هر شهر را برانگیخت. برای نمونه، یک آجرنوشته به دست آمده از شهر اوروک می‌گوید که: «(کوروش) اساگیل و ازیدا را دوست دارد» (Kuhrt, 2007:74)، در حالی که در کتیبه دیگری در شهر اور نوشته شده است که او «خدایان را به پرستشگاه‌هایشان بازگرداند» (Khurt, 2007:75). از این‌رو، به نظر می‌رسد که ویژگی‌های کوروش مانند عشق، اصلاح‌گری و برگزیده شدن توسط خدایان، به درون متن‌ها، به ویژه در متن‌های میان‌رودانی راه یافته است.

موضوع دیگری که در سنت‌های بابلی و کتاب مقدس در ارتباط با کوروش مطرح شده است، صلح‌دوستی وی و برقراری صلح در گستره شاهنشاهی اوست. البته احتمال دارد که این موضوع تبلیغات بعدی کاتبان باشد که در دوره فرمانروایی پارسیان می‌نوشته‌اند، اما باید یادآور شد که ما گزارش‌های دیگری در دست نداریم و از این‌رو باید نتیجه گرفت آنچه نوشته شده است، تا اندازه‌ای حقیقت دارد. یک متن اکدی متعلق به بابل یا سیپار، نبونه‌تید فرمانروای پیشین بابل را به دلیل عدم توجه به برگزاری مراسم و آیین‌های مذهبی نکوهش می‌کند و در آن نوشته شده است «او (کوروش) به آنها اعلام صلح کرده است» و برای خدایان قربانی‌های مناسب انجام داده و حتی میزان قربانی‌ها را افزایش داده است (Kuhrt, 2007: 78). پس کوروش مرد برگزیده خدایانی شد که مورد بی‌مهری یک فرمانروای بدنام قرار گرفته بودند. خدای یهودیان هم کوروش را پشتیبان خود می‌دانست: «بنده مرا نظاره کن، کسی که من او را حمایت می‌کنم، برگزیده من که از او خرسندم» (اشعیا نبی، باب ۴۲؛ آیه ۱).

کوروش در عهد عتیق به جایگاه بی‌نظیری دست یافته است و یهوه این چنین از کوروش سخن می‌گوید:

«کسی که در مورد کوروش می‌گوید: او شبان من است و هر آنچه مرا خشنود می‌سازد انجام می‌دهد، او در مورد اورشلیم می‌گوید «بگذارید از نو ساخته شود» و دربارهٔ پرستشگاه می‌گوید «پایه‌هایش را برپا کنید، این چیزی است که خداوند به تدهین شده‌اش، کوروش، می‌گوید کسی که من دست راستش را می‌گیرم» (Isaiah 44.28-45.1).

در کتاب عزرا هم موضوع بازسازی پرستشگاه خدایان را می‌بینیم که در اسناد میان‌رودانی که در بالا ارائه شد، دیده می‌شود. در این کتاب در دستور کوروش آمده است «بگذارید پرستشگاه، مکانی که در آن قربانی می‌دهند، از نو ساخته شود، پایه‌های آن را برپا کنید» (عزرا، باب ششم، آیه ۲-۵). همچنین از احیاء آیین‌های قربانی یاد شده است. در عزرا همچنین به این مفهوم برمی‌خوریم که برخلاف فرمانروای پیشین، یعنی نبوکدنزار، که همه چیز را از پرستشگاه گرفت، کوروش همه چیز را به حالت اول بازگرداند، و در کتاب مقدس آمده است «به جای خود بازگشتند» (عزرا، باب ششم، آیه ۵).

این دیدگاه دارای اهمیت است، اما نه فقط برای اهداف تبلیغاتی که کوروش می‌توانست با سنت‌های متعددی به آن دست یابد، بلکه به دلیل یک اندیشه کاملاً ایرانی که من به آن معتقد هستم. مضمون «درست کردن هر آنچه که خراب شده بود» دیدگاهی است که با اهوره‌مزدا هم ارتباط دارد. اهوره‌مزدا یا خدای خردمند، نمایندهٔ نظم در جهان هستی است، در حالی که انگره‌مینو نمایندهٔ بی‌نظمی / دروغ است (Skjærvø, 2011: 10). اگر این متن‌ها را در چارچوب ایدئولوژی ایرانی بخوانیم به نگرش ایرانی / مزدایی روشنی از پادشاه دست می‌یابیم که به عنوان نمایندهٔ اهوره‌مزدا، نظم (در اوستا: آشه، و در فارسی باستان: آرته) را به زمین بازمی‌گرداند. در نتیجه پادشاهان بیدادگر پیشین (نبوکدنزار، نبونه‌ئید و...) نمایندهٔ بی‌نظمی / دروغ، اهریمن یا انگره‌مینو شدند. گذشته از این، نبونه‌ئید با کودتا در بابل به قدرت رسید، و از کوروش گزارشی در دست است که در آن او در تلاش برای بازگرداندن نظم نشان داده شده است. این کارهای کوروش بسیار همانند به آن چیزی است که در سنگ‌نوشتهٔ بیستون داریوش یکم آمده است که در آن

پادشاه کوشش می‌کند آشوب‌ها و بی‌نظمی‌هایی که پس از مرگ کمبوجیه و به تخت نشستن یک غاصب، یعنی گئوماته مغ به وجود آمده بود را توضیح دهد. داریوش در نبرد با گئوماته و سرنگون کردن او، در حقیقت نماینده انگره‌مینو را نابود کرد و نظم را به شاهنشاهی بازگرداند.

استوانه کوروش بهترین نمونه‌ای است که پادشاه پیروزمند را به عنوان بازگرداننده نظم و پیام آور صلح به جهانی آشوب‌زده نشان می‌دهد. به گزارش این استوانه، پیش از کوروش جشن سال نو و آیین‌های آن برگزار نشده بودند، و نه تنها مردم بلکه خدایان هم بسیار ناخشنود بوده‌اند. البته مردوک، مهم‌ترین خدای میان‌رودان، درست همچون یهوه، کوروش را برگزیده بود تا هرآنچه را که نابود شده بود، به حالت اول بازگرداند. همانندی‌های بین کتاب اشعیا و استوانه کوروش چشمگیر است: «او (مردوک) دست او را گرفت: کوروش، شاه انشان» (استوانه کوروش: سطر ۱۲)، و این نوشته کاملاً یادآور گفته اشعیا باب ۴۲، آیه ۴۴/۲۸-۴۵/۱ است: «کوروش که یهوه دست او را گرفته است» (Kuhrt, 2007: 83). از این رو، چه یهوه باشد، چه مردوک و یا دیگر خدایان، به نظر می‌رسد که عمل کوروش با سنت‌های یهودی و میان‌رودان هر دو هماهنگی داشته است. نقش عملی چنین اصلاحاتی در درجه نخست خشنود ساختن روحانیون و نخبان محلی بود. کوروش با همکاری با آنها، می‌توانست آنان را در ساختار سلطنتی جدیدی که در حال ساختن آن بود وارد سازد. کوروش بزرگ خود را معتقد به این سنت‌ها نشان می‌دهد (Briant, 2002: 79).

مذهب کوروش بزرگ

با توجه به این که کوروش به عنوان برگزیده خدایان میان‌رودان و خدای یهود معرفی شده است، باورهای مذهبی خود او به موضوعی بسیار جالب تبدیل شده است. استدلال‌هایی درباره آداب و عقاید ایرانی/مزدایی و غیرایرانی او وجود دارد. باید یادآور شد که بیش‌تر توصیف‌ها و گزارش‌ها درباره او، مدت‌ها پس از مرگش نوشته شده‌اند. گذشته از این، ما درباره وضعیت مزداگرایی و پیوند آن با نخستین فرمانروایان هخامنشی مطمئن نیستیم (Kellens, 2000: 27-28). گزنفون نزدیک یک سده پس از کوروش می‌نویسد کوروش «به شیوه پارسی پرورش

یافته است» (Cyropaedia I, 2.2) و از آموزش‌های مغ‌ها پیروی کرده است (Cyropaedia 4.5.14). از این‌رو، با توجه به این‌که مغ‌ها قبیله‌ای مادی بودند که طبقه روحانیون را تشکیل می‌دادند، به نظر می‌رسد که آموزش‌های کوروش با سنت مزدایی مرتبط بوده باشد. مغ‌ها سرودهای مذهبی را به خاطر می‌سپردند و می‌خواندند، قربانی‌ها را انجام می‌دادند و از آتش‌های مقدس نگهداری می‌کردند. اشاره به این نکته نیز اهمیت دارد که شناخته شده‌ترین دختر کوروش آتوسا (به اوستایی: هوتوسای) نام داشت، و این نام با سنت مزدایی مرتبط است. بر پایه تاریخ مقدس مزدایی، کوی ویشتاسپه (در فارسی: کی گشتاسب) عقاید مذهبی زرتشت را پذیرفت و رواج داد. همسر کوی ویشتاسپه هوتوسا نام داشت و این موضوع نشان می‌دهد که کوروش ممکن است از این سنت باستانی آگاه بوده باشد. مهم‌تر از آن شواهد مربوط به اقامتگاه سلطنتی کوروش، یعنی پاسارگاد است که کاخ و آرامگاه سلطنتی او در آنجا قرار دارد. در این مکان داده‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد نه تنها آداب ایرانی بلکه احتمالاً سنت مزدایی نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته است. چند آتشدان سنگی وجود دارد که می‌توان رد آنها را در آیین‌های مزدایی مربوط آتش یافت (Stronach, 1978: 141). آرامگاه کوروش نیز جالب است، از این نظر که اگرچه طرح آن بدون تردید از آسیای غربی الهام گرفته است، اما سازگار با یک سنت مزدایی، پیکر شاه با زمین مقدس تماس پیدا نکرده است. مهم‌تر آن‌که، زمانی تصویر نقش شده یک گل در ورودی آرامگاه قرار داشت (Stronach, 1971: 155)؛ همچنین تصویر شماره ۷ در همین کتاب) که اکنون ناپدید شده است. این گل همانند گل نیلوفر در سنگ‌نگاره طاق بستان است که متعلق به دوره ساسانیان است و میترا بر فراز آن ایستاده است. از این‌رو، گمان می‌رود که کوروش با میترا، ایزد مهم پیش از زرتشت که بعدها به کیش مزدایی راه یافته، در ارتباط بوده است (Duchesne-Guillemin, 1974: 7).

گل نیلوفر تنها شاهدی نیست که احترام کوروش بزرگ به میترا را نشان می‌دهد. همچنین گفته شده است پس از مرگ کوروش مغ‌ها در آرامگاه او به طور منظم مراسم قربانی انجام می‌دادند. این قربانی‌ها موارد زیر را شامل می‌شد:

«شاه عادت داشت به آنها روزی یک گوسفند، مقدار ثابتی غذا و شراب و هر ماه یک اسب بدهد تا برای کوروش قربانی کنند» (Ctesias VI.29.7)

همانند این پیشکش‌ها در دوره ساسانیان در سده سوم پیش از میلاد وجود داشته است. به گزارش کتیبه کعبه زردشت، شاپور یکم پیشکش‌های همانندی را برای ارواح اعضاء خاندان سلطنتی تقدیم می‌کرد (Panaino, 2005: 114). بنابراین، ریشه این آیین چه مزدایی باشد چه نباشد، می‌بینیم تا در دوره ساسانیان تداوم یافته و مدت‌ها در بین پارسی‌ها در ایالت فارس وجود داشته است. مهم‌تر این که، در گزارش کتزیاس از قربانی کردن اسب‌ها نیز یاد شده است. دستور کمبوجیه، پسر کوروش، برای قربانی کردن اسب برای پدرش به روشنی بخشی از آیین هندو ایرانی *اسومیده* است. در *کوروش‌نامه* اشاره‌هایی به رژه‌های سلطنتی کوروش شده است و در آن از یک اسب سفید و آتش نیز نام برده شده است. قربانی کردن اسب به این روش توصیف شده است (Cyropaedia VIII.3.12).

«پس از گاوهای نر اسب‌ها آمدند، پیشکش به خورشید، سپس یک ارابه سفید با یوغ زرین که حلقه‌های گل به آن آویزان شده بود و به زئوس پیشکش شده بود، و پس از آن ارابه سفید خورشید که مانند ارابه قبل از آن، حلقه گل به آن آویزان شده بود، و سپس ارابه سوم که اسب‌های آن با یراق‌های سرخ تزیین شده بودند، و پشت سر آنها مردهایی راه می‌رفتند که آتشدان‌های بزرگ حمل می‌کردند»

این داستان درحقیقت بخشی از یک مراسم آیینی است که در آن ارابه به خورشید پیشکش می‌شد. خورشید در اینجا آشکارا میترا است (Briant, 2002: 96; Swennen, 2004: 170). میترا یکی از خدایان بزرگ (در فارسی باستان: بگه) هند و ایرانی است که اگرچه در کتیبه‌های مربوط به آغاز دوره هخامنشی از او یاد نشده است، در کتیبه‌های دوره فرمانروایی اردشیر دوم در پایان سده پنجم پیش از میلاد نام وی دیده می‌شود. نویسندگان باستانی دیگری نیز هستند که از تعداد زیاد اسب‌هایی نام برده‌اند که پارسی‌ها از افراد زیر سلطه خود مطالبه می‌کردند (استرابو، کتاب یازدهم، بند ۱۴، سطر ۹ «۲۰/۰۰۰» اسب برای جشن میترا) و نیز به طور مشخص به اسب‌های سفید مقدس در فتح بابل توسط کوروش اشاره شده است. (Briant, 2002: 96; Herodotus, I. 189)

میترا یکی از مهم‌ترین خدایان (در اوستایی: یَزَتَه) است و یکی از طولانی‌ترین پشت‌ها در اوستا، سروده‌های مقدس مزدایی، به او اختصاص یافته است. با وجود

این، باید یادآور شد که میترا به عنوان یک ایزد پیش از گسترش مزداگرایی در جهان هندی و ایرانی اهمیت داشته است. میترا که در اصل با پیغان‌ها و سوگندها در ارتباط است (Schmidt, 1978: 351) با خورشید و ویژگی‌های جنگی نیز پیوند دارد. این ویژگی‌های میترا به ویژه در ارتباط با خورشید، با گزارش منابع کهن درباره کوروش همانندی دارد. از سوی دیگر، سروده اوستایی که به میترا اختصاص یافته است نیز بارزه آیینی کوروش در کتاب کوروش‌نامه شباهت‌هایی دارد (Swennen, 2004: 174-175).

در پایان باید گفت که کوروش بزرگ قطعاً نگرش متفاوت و یگانه‌ای از بردباری مذهبی به منطقه آورده است. تنها می‌توانیم درباره دلیل اصلی او در دادن آزادی مذهبی به یهودی‌ها و بابلی‌ها به حدس و گمان پردازیم، اما حقیقت این است که او به آنها اجازه داده بود تا آزادانه به مذهب خود عمل کنند.

به همین دلیل نه تنها در سنت میان‌رودان، بلکه در مذهب زنده یهود نیز تا

سده‌ها با علاقه و احترام از کوروش یاد شده است. در مقابل، ما از عقاید مذهبی شخصی او آگاهی اندکی داریم، اما شواهد آشکارا نشان دهنده آداب ایرانی هستند. نام او تنها می‌تواند رد پای کوچکی درباره محل زندگی او به دست دهد، اما کارهای او نمونه بهتری از روش فرمانروایی او را در شرق نزدیک در روزگار باستان و در شاهنشاهی ایرانی هخامنشی نشان می‌دهد.

کتیبه سه زبانه فارسی باستان، بابلی و ایلامی بر روی تصویر:

«من، کوروش شاه، یک هخامنشی»

به نقل از چارلز تکسیه

Description de l'Arménie la Perse et la Mésopotamie, Paris, 1852



1. Briant, P., *From Cyrus to Alexander. A History of the Persian Empire*, Eisenbrauns, 2002.
2. Duchesene-Guillemin, J., "Le dieu de Cyrus," *Acta Iranica* 3, 1974, Leiden, pp. 11-24.
3. Eilers, W., "The name of Cyrus," *Acta Iranica* 3, Leiden, pp. 3-10.
4. Henkelman, W., *The Other Gods Who Are: Studies in Elamite-Iranian Acculturation Based on the Persepolis Fortification Texts*, Leiden, 2008.
5. Kellens, J., *Essays on Zarathustra and Zoroastrianism*, Mazda Publishers, 2000.
6. Kuhrt, A., *The Persian Empire. A Corpus of Sources from the Achaemenid Period*, vol. I, Routledge, 2007.
7. Panaino, A., "Sheep, Weat, and Wine: An Achaemenian Antecedent of the Sasanian Sacrifices *pad ruwan*," *BAI* 19, 2005, pp. 111-118.
8. Potts, D., "Cyrus the Great and the Kingdom of Anshan," *Birth of the Persian Empire*, eds. V. Sarkhosh Curtis & S. Stewart, I.B. Tauris, 2005, pp. 7-28.
9. Schmidt, H-P., "Indo-Iranian Mitra Studies: The State of the Central Problem," in *Études Mithriaques*, *Acta Iranica* 17, Leiden, 1978, pp. 345-93.
10. Schmidt, H-P., "An Indo-Iranian etymological kaleidoscope," *Festschrift for Henry Hoenigswalded*. G. Cardona, *Ars linguistica* 15, 1987, 355-362.
11. Skjærvø, P.O., *The Spirit of Zoroastrianism*, Yale, 2001.
12. Stronach, D. "A circular symbol on the tomb of Cyrus," *Iran* 9, 1971, pp. 155-158.
13. D. Stronach, D. *Pasargadae*, Oxford, 1978.
14. Swennen, Ph., *D'Indra à Tištrya. Portrait et évolution du cheval sacré dans les mythes indo-iraniens anciens*, Paris, 2004..

فصل سوم



سفر به پاسارگاد

تاریخ مختصر پاسارگاد از سقوط هخامنشیان تا اوایل سده بیستم

علی موسوی

موزه هنر لوس آنجلس

نه پیروزی مقدونی‌ها و نه حمله عرب‌ها به ایران هیچ کدام نتوانست به عمر طولانی پایتخت‌های هخامنشیان مانند پاسارگاد و تخت جمشید خاتمه دهد. این بناهای تاریخی به عنوان مظهر هویت، نقشی نمادین داشته‌اند و نمایانگر میراث تاریخی و لحظات مهم موفقیت در مسیر تمدن بشری بوده‌اند. پس از سقوط شاهنشاهی پارسیان در سال ۳۳۰ پیش از میلاد، بناهای یادبود پاسارگاد، پایتخت کوروش بزرگ، به دلیل شخصیت مورد احترام کوروش و موقعیت جغرافیایی آن به سرنوشت فاجعه‌آمیز تخت جمشید گرفتار نشد. به گفته نویسندگان کلاسیک اسکندر با بازدید از آرامگاه کوروش، که در یک باغ سلطنتی در پاسارگاد ساخته شده بود، به وی ادای احترام کرده است. کتیبه یونانی بدون تردید ساختگی بر آرامگاه کوروش که در پیوند با تاریخ اسکندر ذکر شده است، نمونه جالبی است که تحسین دنیای یونانی از کوروش و نیز بازتاب نگاه یونانیان به شیوه‌های زندگی را نشان می‌دهد. با وجود این، بازدید اسکندر از آرامگاه کوروش خالی از انگیزه‌های سودطلبانه نبوده است. کوشش اسکندر برای به دست آوردن مشروعیت مشکلی حل‌نشده بود، زیرا نمی‌توانست تبار خود را به خاندان هخامنشی ارتباط دهد. بازدید او از پاسارگاد آخرین راه چاره برای به دست آوردن حمایت ایرانی‌ها بود. نویسندگان کلاسیک گزارش دهنده تاریخ اسکندر،

همچنین می‌گویند که فاتح مقدونی به پاسارگاد رفت تا گنجینه سلطنتی که در پایتخت قدیمی انبار شده بود را تصاحب کند (Arrian, Anabasis of Alexander, III, 18, 10). فاتحان مقدونی - یونانی چیز زیادی در این مکان برجای نگذاشتند، به جز دژ بزرگی که در سده سوم پیش از میلاد در تصرف آنها بود و ویرانه‌های آن در تل تخت واقع در نزدیکی شهر سلطنتی یافت شده است. در حقیقت اطلاعات اندکی درباره تاریخ این مکان در هزار سالی که از پایان شاهنشاهی هخامنشی تا فتح فارس به دست مسلمانان در سده هفتم گذشته است، در دست می‌باشد.

شاهان ساسانی که خود بومی فارس و احتمالاً از تبار دودمان هخامنشی بودند، از استخر به عنوان اقامتگاه سلطنتی و مرکز منطقه‌ای استفاده می‌کردند. آنها مجذوب ویرانه‌های تخت جمشید ماندند که تنها پنج کیلومتر از آنها دور بود و چنین باشکوه در برابر کوه‌ها ایستاده بودند. اگرچه تعداد اندکی آثار برجای مانده صخره‌ای کم‌اهمیت که محدود به بخش دورافتاده شمال شرقی پاسارگاد بودند، از دوره هخامنشیان باقی مانده بود، به نظر نمی‌رسد که آنها، ساسانیان، علاقه خاصی به پاسارگاد داشته باشند. در یک مورد یکی از بازدیدکنندگان که در اواخر دوره ساسانیان از پاسارگاد بازدید کرده، گزارش آن را بر روی سنگی نوشته است که چیزی جز نقشه مبهم دژ ویران تل تخت نیست.

پاسارگاد در قرون وسطی

نام واقعی سازندگان این بناهای باشکوه هخامنشی، به تدریج با گذشت زمان فراموش شده است. در چنین شرایطی بیش‌تر ویرانه‌های باشکوه دوره هخامنشیان به مکان‌های پرجاذبه‌ای تبدیل شده‌اند که گذشته‌ای شکوهمند با پیوندهای اسطوره‌ای و مذهبی را مجسم می‌کردند و فقط یادآور خاطرات تاریخی محض نبودند. سرانجام این بناها را به دو شخصیت عموماً اسطوره‌ای تاریخی نسبت داده‌اند. نخستین چهره، جمشید بود؛ پهلوان - شاه مهم اسطوره‌ای ایران باستان که نام او بارها در شاهنامه فردوسی آمده است. چهره دیگر، سلیمان بود که در قرآن از او به عنوان فرمانروایی خردمند و دارای نیرومندی شگفت‌آور یاد شده است. در سده دوازدهم ابن بلخی نویسنده کتاب معروف *فارس‌نامه* به اختصار اشاره

کرده است که آرامگاه در مرغزاری در مجاورت قبر مادر سلیمان واقع شده است. او آن را این گونه توصیف کرده است «خانه سنگی چهارگوشی که کسی جرأت نداشت داخل آن را نگاه کند از ترس این که مبادا کون شود». حمدالله مستوفی نیز در *نزهت‌القلوب* در توصیف آرامگاه همین اطلاعات را داده است. مستوفی با خردگرایی و دیدگاه نقادانه خود عقاید عجیبی را که محمد بن محمود همدانی در *عجائب‌نامه* (۵۹۰ هجری/۱۱۹۴ میلادی) آورده، نمی‌پذیرد. این شاهکارهای معماری چنان باورنکردنی بودند که همدانی بناهای پاسارگاد و تخت‌جمشید را از جمله بناهایی می‌داند که احتمالاً اجنه ساخته‌اند. حافظ ابرو مورخ معروف دوره تیموری نیز چنین دیدگاهی داشته است. او در کتاب تاریخ خود مرغزار کلان را نزدیک مشهد مادر سلیمان توصیف کرده است و ساختن این بنای سنگی خوش‌تراش و بناهای نزدیک استخر (تخت‌جمشید) را به اجنه که مطیع سلیمان بودند، نسبت داده است.

اتابکان سلغوری (۶۸۶-۵۴۳ هجری/۱۲۸۷-۱۱۴۸ میلادی) که ابتدا خراج‌گزار سلجوقی‌ها و سپس مغول‌ها بودند، صد و بیست سال بر فارس فرمانروایی کردند، و فارس را از غارت سپاه مغول در امان نگهداشتند. به نظر می‌رسد این ایالت از رفاه نسبی برخوردار بوده است به ویژه در دوره فرمانروایی عزالدین سعد که سعدی شاعر معروف، تخلص خود را از نام او گرفته است. این فرمانروا محوطه اطراف آرامگاه کوروش در پاسارگاد را به یک مسجد تبدیل کرد و نام او در چند جا ثبت شده است که تاریخ آنها به ۶۲۰ هجری/۱۲۲۳ میلادی برمی‌گردد. درون آرامگاه در اتاق تدفین وجود یک محراب کم عمق و قطب‌نمایی که ماهرانه بر روی یکی از ردیف‌های پایه کنده‌کاری شده بود، به روشنی نشان می‌دهد که آرامگاه در سده‌های میانه به عنوان بخش مرکزی مسجد درآمدی است. گنجینه‌ای از سکه‌های طلا متعلق به همین سلسله در نقطه‌ای از شمال غربی آرامگاه کوروش هنگام خاک‌برداری این قسمت در آوریل ۱۹۷۱ میلادی یافت شده است. سعدی در مقدمه گلستان از میان لقب‌هایی که به اتابک ابوبکر پسر سعد نسبت داده شده است عنوان «وارث ملوک سلیمان» را به کار برده است. کتیبه‌هایی متعلق به این سلسله بر روی قطعه سنگ‌هایی که از کاخ‌های هم‌نامشان در پاسارگاد برداشته شده‌اند، نوشته شده‌اند. تقریباً در همه این کتیبه‌ها نام

فرمانروای سلغوری به عنوان وارث مُلک جم و سلیمان آمده است؛ دو چهره‌ای که غالباً یک شخصیت به شمار می‌آیند.

پس از یک دوره کشمکش، این منطقه تحت فرمانروایی مقتدرانه شاه شجاع (فرمانروایی: ۷۸۶-۷۵۹ هجری / ۱۳۸۴-۱۳۵۸ میلادی) قرار گرفت، فرمانروایی که معیارهای فرهنگی بالایی داشت و حامی بزرگ هنر بود. حافظ، شاعر نام‌آور ایرانی، با شادمانی فرمانروایی او را ستوده است. شاه شجاع، ساختمان بزرگی که احتمالاً یک اقامتگاه یا کاروانسرا بود در نزدیکی آرامگاه کوروش در پاسارگاد بنا کرد، و تعدادی سکه و کتیبه که تاریخ آنها به فرمانروایی او برمی‌گردد در کاوش‌های این ساختمان در ۱۹۴۹ میلادی به دست آمده است.

جهانگردان اروپایی و پاسارگاد

جوزفو باربارو^۱ سفیر و بازرگان ونیزی در بازدید از پاسارگاد در سال ۱۴۷۴م. نوشته است که این بنا به عنوان «قبر مادر سلیمان» شناخته شده است. ویرانه‌های پاسارگاد با توجه به موقعیت دورافتاده آن در کنار مسیر مهمی که شیراز را به اصفهان وصل می‌کرد توجه جهانگردان برجسته اروپایی سده هفدهم همچون فیگوروا^۲، تاورنیه^۳ و شاردن^۴ را جلب نکردند، البته دو استثناء نیز وجود دارد: پیتر دلاواله^۵ جهانگرد ایتالیایی که احتمالاً در سال ۱۶۲۱م. از کنار این ویرانه‌ها گذشته است و تنها به وجود آرامگاهی در پاسارگاد اشاره کرده که منسوب به مادر سلیمان بوده است، و دیگری یوهان آلبریخت فون ماندلسو سفیر آلمان که در سال ۱۶۳۸م. به تخت جمشید و پاسارگاد رفت، از آنجا دیدن کرد و آرامگاه کوروش را «در پرستشگاه کوچکی ساخته شده از مرمر سفید، بر روی ساختمان چهارگوش بلند سنگی» توصیف کرده است. تصویر نقاشی شده او از آرامگاه که احتمالاً از روی طرح‌هایی که از این مکان ترسیم شده بود، آماده کرده بود تنها

-
1. Giosafat Barbaro
 2. Figueroa
 3. Tavernier
 4. Chardin
 5. Pietro Della Valle

تصویر از این بنا پیش از تصویرهای دقیق‌تر سده نوزدهم است. درباره انتساب آرامگاه به مادر سلیمان، راهب کرملی^۶ شیراز به جهانگرد جوانی گفته بود که این بنا «قبر مادر شاه سلیمان خلیفه چهاردهم» است. جان استرویز^۷ و کورنلیز^۸ بروجن^۹ هلندی آرامگاه را مکان «زیارتگاه زنانه» می‌دانستند. جالب آن‌که به نظر می‌رسد این سنت امروزه هنوز هم ادامه دارد.

پاسارگاد در سده‌های نوزدهم و بیستم

سقوط امپراطوری صفوی در سال ۱۷۲۲ سفرهای اکتشافی اروپاییان را به مدت چند دهه متوقف ساخت. پاسارگاد به دلیل موقعیت دورافتاده‌اش دست‌کم در سفرنامه دو جهانگرد برجسته سده هجدهم یعنی کارستن نیبور^۹ آلمانی و ویلیام فرانکلین^{۱۰} انگلیسی که سفر خود را محدود به ویرانه‌های تخت جمشید کردند، بازتاب نیافته است. ظهور قاجاریه در سال ۱۷۷۹ ثبات سیاسی را دوباره در ایران برقرار ساخت. هر دو فرمانروای نخست این سلسله، آغا محمد خان و فتحعلی شاه، احساس شدید هویت ایرانی داشتند. فتحعلی شاه که ابتدا حاکم فارس بود، باید ویرانه‌های باشکوه تخت جمشید و نقش رستم را دیده باشد که منبع الهام کتیبه‌های او در شیراز و ری بوده است. سفرهای اروپاییان به ایران به دلیل جنگ‌های ناپلئون در اروپا و کشمکش‌های ایران و روسیه بین سال‌های ۱۸۰۴ تا ۱۸۲۸م. افزایش یافت. فرانسه و انگلیس شماری از فرستادگان سیاسی را به ایران فرستادند تا در صورت مداخله نهایی ایران و هرگونه تهدیدی برای هند به اتحاد دست یابند.

گزارش‌های انگلیسی‌ها درباره ویرانه‌های تخت جمشید از جمله گزارش‌های ویلیام اوزلی^{۱۱}، جیمز موریه^{۱۲} و رابرت کرپورتر، هم از نوشته‌های جهانگردان پیشین استفاده کردند و هم از مشاهدات و پژوهش‌های دقیق خود. اوزلی بیش‌تر

6. Carmelite

7. John Struys

8. Cornelis de Bruijn

9. Carsten Niebuhr

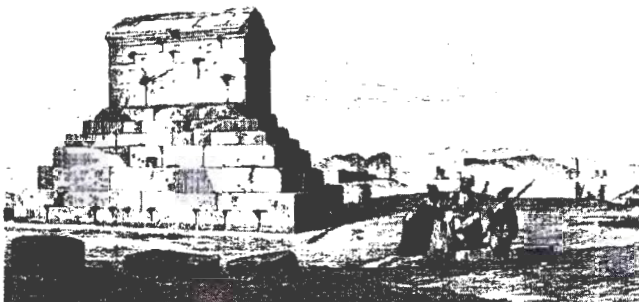
10. William Francklin

11. William Ouseley

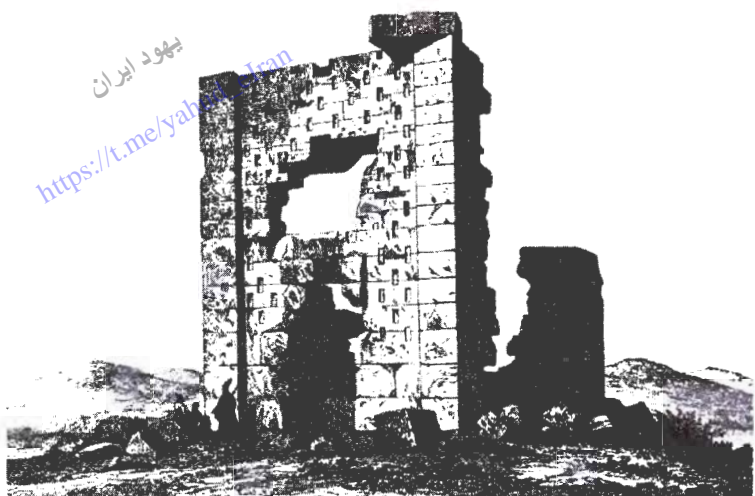
12. James Morier

از مورخان و جغرافیدانان ایران دوره اسلامی استفاده کرده است، اما از منابع یونانی و لاتین نیز بهره برده است. توصیف اوزلی از پاسارگاد و آثار برجای مانده آن بدون تردید برجسته‌ترین گزارش درباره پاسارگاد است که تا کنون در غرب انتشار یافته است. اوزلی از تخت مادر سلیمان، معروف به تل تخت، دیوان‌خانه یا تالار بارعام هخامنشی (کاخ S) با تنها ستون افراشته آن، زندان سلیمان که کاملاً شبیه به نمونه آن در نقش رستم بود که ظاهراً به دلیلی مشابه (هرچه که ممکن است بوده باشد) در همین دوره ساخته شده است، کاروانسرای سده‌های میانه و سرانجام بنایی که به قبر مادر سلیمان معروف بود، نام برده است. گزارش جیمز موریه نیز به همین اندازه دارای اهمیت است. او دبیر یک مأموریت سیاسی و نخستین نویسنده‌ای بود که به این حقیقت توجه کرد که آرامگاهی که به اصطلاح قبر مادر سلیمان خوانده می‌شد با بنایی مطابقت دارد که نویسندگان کلاسیک همچون آریان و استرابو آن را به عنوان آرامگاه کوروش بزرگ توصیف کرده‌اند.

رابرت کرپورتر انگلیسی که به امپراطوری روسیه خدمت می‌کرد، نخستین کسی بود که به ویرانه‌های پاسارگاد با این نام اشاره کرد. کرپورتر و چارلز تکسیه، معمار فرانسوی، طراحی‌هایی از یک نقش بالدار و کتیبه سه زبانه‌ای که زمانی بر بالای آن قرار داشت، منتشر نمودند که تنها انتشار اثر مفصل‌تر فلاندن و کوست^{۱۳} در سال ۱۸۵۱م. (Voyage en Perse: سفر به ایران) توانست جای آنها را بگیرد (تصویر ۱ و ۲).



تصویر ۱. آرامگاه کوروش در ۱۸۴۱م. (به نقل از فلاندن و کوست)



تصویر ۲. ویرانه معروف به زندان سلیمان در ۱۸۴۱، (فلاندن و کوست)

افتخار ثبت این ویرانه‌ها با جذاب‌ترین اختراع فنی قرن از آن سرهنگ لویجی پسی^{۱۴}، افسر پیاده نظام ایتالیایی از شهر ناپولی شد که در سال ۱۸۵۷م. نخستین عکس‌ها را از ویرانه‌های تخت جمشید و پاسارگاد گرفت. این عکس‌ها نسبت به عکس‌های که بعدها اشتولتز^{۱۵} در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰م. گرفت، تقدم داشتند. سهم لرد کرزن^{۱۶} در پژوهش‌های پاسارگاد نقطه اوج آنها است، زیرا او به بررسی دقیق ویرانه‌ها و تلفیق جامع همه دانشی پرداخت که تا آن زمان درباره این مکان فراهم شده بود. او حدوداً بیست صفحه از کتاب خود^{۱۷} را به توصیف و توضیح ویرانه‌های پاسارگاد اختصاص داده است و همه داده‌های متنی مرتبط را که با مشاهدات تیزبینانه خود گردآوری کرده بود، بررسی نموده است. به اعتقاد او ساختمانی که به قبر مادر سلیمان معروف بود تطابق کاملی با گزارش‌های

14. Luigi Pesce

15. Stolze

16. Lord Curzon

17. Persia and the Persian Question (London, 1892, vol. 2)

کلاسیک داشت. جالب آن که اثر کرزن، توجه فردریش ویسباخ^{۱۸} آشورشناس آلمانی را به خود جلب کرد. او در مقاله‌ای این پرسش‌ها را مطرح کرد: «پاسارگاد در کجا قرار دارد؟ آیا ویرانه‌های مرغاب با این مکان باستانی مطابقت دارد؟ آرامگاه کوروش به چه شکلی بوده است؟ قبر مادر سلیمان چه معنی داشته است؟ کتیبه‌های مرغاب به کدام فرمانروا تعلق دارد؟». او سرانجام به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد: قبر مادر سلیمان آرامگاه کوروش نیست؛ بنای معروف به زندان تطابق بیش‌تری با شواهد مکتوب نویسندگان کلاسیک دارد و سرانجام این که کتیبه میخی کوروش در دشت مرغاب (CMA) متعلق به دوره کوروش کوچک (سده پنجم پیش از میلاد) است و نگاره بالدار را مادر او، پریساتیس، به یادبود پسرش بنا کرده است.

کاوش‌های ارنست هرتسفلد در ویرانه‌های مهم هخامنشی در فارس به ویژه در پاسارگاد و تخت جمشید از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۴م. دوران بی‌سابقه‌ای از پژوهش‌های علمی را آغاز کرد که در بیست سال گذشته توجه ویژه‌ای به تاریخ آن شده است.

کتابنامه

1. Curzon, G. N., *Persia and the Persian Question*, London, 1892, vol. 2.
2. Gabriel, A., *Die Erforschung Persiens*, Vienna, 1952
3. Ouseley, W., *Travels in Various Countries of the East, more particularly Persia*, London, 1821, vol. 2.
4. Mousavi, A., *Persepolis. Discovery and Afterlife of a World Wonder*, Berlin, 2012.
5. Sami, A., *Pasargadae*, Shiraz, 1956.
6. Sancisi-Weerdenburg, H. "Through travellers' eyes: the Persian monuments as seen by European visitors", in *Through Travellers' Eyes. European Travellers on the Iranian Monuments*, AchHist VII, H. Sancisi-Weerdenburg and J. W. Drijvers (eds.), Leiden, 1991, pp. 1-35.
7. Stronach, D., *Pasaragadae*, Oxford, 1978.
8. Stronach, D., "Pasargadae after Cyrus the Great: different paradigms for different times", *The Gift of Persian Culture: Its Continuity and Influence in History*, Reza Ali Khazeni Memorial Lectures in Iranian Studies 1, P. J. Chelkowski (ed.), Salt Lake City, Utah, 2011, 71-94.
9. Weissbach, F., "Das Grab des Cyrus und die Inschriften von Murghab," *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, vol. 48, 1894, pp. 653-665.

یهود ایران

https://t.me/yahud_eIran

فصل چهارم



قالب، زبان و محتوای استوانه کوروش

متیو ولفگانگ استولپر

دانشگاه شیکاگو

دبیران بابلی در نوشتن استوانه کوروش از سنت هزار ساله کتیبه‌های ساختمانی سلطنتی آشوری و بابلی الهام گرفتند. در چنین متن‌هایی پادشاهان نه تنها ساخت و بازسازی پرستشگاه‌ها، کاخ‌ها، برج‌و باروها، آبراهه‌ها و دیگر فعالیت‌های عمومی را یادآور شده‌اند، بلکه از این فرصت برای زنده نگاه داشتن نام، تبارنامه، القاب و صفات خود، پشتیبانی خدایان از فرمانروایی خویش و گاهی نیز برای اشاره به کرده‌هایشان استفاده می‌کردند. اشیائی که این متن‌ها بر روی آنها نوشته می‌شدند در شالوده یا پایه‌های ساختمان‌های یادبودی قرار می‌گرفتند به این امید که فرمانروایان بعدی و دبیرانشان، آنها را بیابند و شناسایی کنند و به آنها احترام بگذارند. از این‌رو، این اسناد با مجسم کردن و گهگاه با بیان گذشته‌ای دور و با اشاره و امید به آینده‌ای نامعلوم، نگاه باستانی به آن چیزی را نشان می‌دهند که امروزه به آن «تاریخ» می‌گویند. آگاهی‌هایی که فرمانروایان برای انتقال به نسل‌های بعد گزینش می‌کردند، دانش آیندگان درباره تاریخ میان‌رودان و برداشت تاریخی آنها را شکل می‌داد و محدود نیز می‌کرد.

استوانه گلی بشکه مانند کوروش، شبیه به اشیائی بود که از دوران فرمانروایی پادشاهان آشور نو و بابل نو، از سده هشتم پیش از میلاد بسیاری از کتیبه‌های سلطنتی بابلی بر روی آنها نوشته می‌شد. استوانه کوروش یکی از آخرین نمونه‌های شناخته شده این موارد است. متن این استوانه ۴۵ سطر دارد که دور تا دور محور

بلند آن را دربر گرفته است. از این نظر استوانه کوروش با استوانه‌های نوشته شده پادشاهان بابلی نو، که درست پیش از کوروش فرمانروایی می‌کردند، و در آنها متن‌ها معمولاً در دو ستون موازی حول محیط یک دایره نقش می‌بستند، تفاوت دارد اما به استوانه‌های کهن‌تر که به یادبود پادشاهان آشور نو ساخته شده بودند، همانند است و این همانندی ممکن است آگاهانه بوده باشد.

استوانه کوروش در سال ۱۸۷۹م. در منطقه بابل که اساگیل، پرستشگاه بزرگ مردوک در آنجا واقع شده، به دست آمده است. به تازگی بخش‌هایی از نسخه دیگری از متن استوانه بر روی دو قطعه از یک لوح گلی در مجموعه بابلی موزه بریتانیا شناخته شده است که بازمانده نسخه بایگانی شده استوانه است.^{۱۹}

شکل حروف میخی که متن استوانه با آن نوشته شده است یادآور شکل‌های همروزگار بابلی نو در کاربرد رایج آن بود، نه همانند نشانه‌های زینتی، و کهن که پاره‌ای از پادشاهان بابلی نو در نوشتن کتیبه‌ها استفاده می‌کردند. زبان متن گونه‌ای از گویش بابلی اکدی است که به آن «بابلی معیار» گفته می‌شد و در آشور و بابل زبان ادبیات، علم و دانش، تحصیل و همچنین زبان کتیبه‌های سلطنتی بوده است. در مقایسه با زبان نامه‌های همروزگار، یعنی زبانی که مردم به وسیله آن با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کردند، دارای واژگان فاخر، صورت‌های دستوری رسمی و متکلف و کاربردهای کهن است. صدای پیام کوروش، بزرگ و کهن بود.

پیام اصلی فاتح که خود را به عنوان بازگرداننده نظم توصیف می‌کند، یک مضمون سلطنتی قابل احترام است. عناصر این توصیف، از جمله زماندار آغازین که زمینه را آماده می‌کند تا دعای پایانی، به یک سنت تثبیت‌شده کهن تعلق دارد. چنین زبان فاخری آراسته به این صورت‌های آشنا، برای خواننده یا شنونده باستانی تازگی نداشته است، حتی جایی که بیننده امروزی نوعی تغییر تاریخی را تشخیص می‌دهد.

محتوای استوانه

همان‌طور که قطعه‌های تازه یافته شده استوانه تأیید می‌کنند متن استوانه کوروش با

۱۹. می‌توانید آن را در این آدرس ببینید:

دیدگاه مردوک، خدای بابل و بزرگ‌ترین خدای پرستشگاه بابل آغاز شده است (سطر ۱۰-۱) که با خشمی خدایی وضعیت بابل را در دوره فرمانروایی پادشاه بابلی نظاره می‌کرد. متن آسیب دیده و بسیاری از جزئیات آن از بین رفته است، اما با زبانی جانبدارانه و متقاعدکننده به ساخت و وقف پرستشگاهی موهن به مقدسات، به برانداختن حمایت‌های مناسب از پرستشگاه و آیین مردوک که توهینی به حرمت خدای بزرگ بود، به تحمیل مالیات‌های ویرانگر بر مردم و به ناراحتی و ترک شدن پرستشگاه دیگر خدایانی که مجسمه‌های آنها به بابل آورده شد بودند و در آنجا نگاه داشته می‌شدند، اشاره می‌کند. نام نَبونئید (فرمانروایی ۵۳۹-۵۵۵ پ.م) پادشاه بابلی ستمگری که باعث این اوضاع بود، از بین رفته است. متن آشکارا نام پسر و نایب‌السلطنه او را در این گناهان به میان می‌کشد، و در نقطه مقابل، از همکاری کمبوجیه پسر کوروش با او در بازگرداندن نظم به امور سخن می‌گوید.

در ادامه متن (سطرهای ۱۲-۱۰) که هنوز از دید مردوک بیان می‌شود، از خشم خدا کاسته می‌شود. او به مکان‌های مقدس نابود شده (که باز هم از اصلاحات کوروش خبر می‌دهد) و وضعیت مرگ آور مردم «سومر و اکد» (اصطلاحی قدیمی برای بابل) می‌اندیشد. زاویه دید متن با بررسی همه سرزمین‌ها از سوی مردوک و جستجوی دقیق برای یافتن پادشاهی دادگر گسترش می‌یابد. او کوروش، شاه ایشان (پایتخت ایلامی باستان منطقه‌ای که اکنون ایران است) را می‌یابد (سطرهای ۱۳-۱۲)، دست او را می‌گیرد، از او می‌خواهد تا فرمانروای برتر باشد و ماد و سرزمین‌های کوهستانی مجاور بابل را مطیع خود سازد (باز هم از اصطلاحات ادبی کهن برای این سرزمین‌ها استفاده شده است نه از نام‌های سیاسی تازه).

مردوک که از کارهای نیک کوروش خشنود شده است، به او فرمان می‌دهد که به بابل آید (سطرهای ۱۵-۱۴). در اینجا زاویه دید محدود می‌شود و از نگاه کردن آسمانی به همراهی در زمین تغییر می‌کند (سطرهای ۱۷-۱۵). مردوک کوروش را همراهی می‌کند و همچون یک دوست و همراه در کنارش گام برمی‌دارد، و سپاه بزرگ مجهز به جنگ افزار او در کنارش پیش می‌رفتند. مردوک کوروش را بدون جنگ و نبرد به بخشی در مرکز بابل بُرد که شواهنه نام داشت و کاخ سلطنتی و پرستشگاه مردوک در آنجا بود. او نَبونئید پادشاه ناپرهیزگار بابلی را تسلیم کرد (چیز بیشتری از او گفته نشده است). مردم بابل و سومر و اکد و

رهبران و حاکمانشان (باز هم از اصطلاحات قدیمی که دیگر از لحاظ سیاسی کاربرد نداشتند، استفاده شده است) به او احترام گذاشتند و خوشحال بودند که او را به عنوان یک نجات‌دهنده ستایش می‌کردند (سطرهای ۱۹-۱۸).

زاویه دید روایت از نگاه کردن مردوک از آسمان به بابل و بررسی گسترده همه سرزمین‌ها و قدرت گرفتن کوروش در غرب ایران و پیشروی به سوی بابل و سپس به تخت نشستن او در مرکز بابل تغییر می‌کند. در ادامه زاویه دید از خود مردوک به کوروش تغییر می‌یابد. بقیه متن به عنوان سخنان شخص کوروش و چنین بیان می‌شود: «منم کوروش....» (سطر ۲۰).

کوروش به سه روش خود را معرفی می‌کند: نخست (سطر ۲۰) با اصطلاحات سیاسی و مجموعه‌ای از لقب‌های سلطنتی میان‌رودانی که پاره‌ای از آنها به ویژه مورد توجه شاهان آشوری بود و حکومت جهانی بر بابل و بر سرتاسر جهان را نشان می‌داد؛ دوم (سطر ۲۱) با اصطلاحات قاطعانه تبارشناختی و جغرافیایی غیر بابلی، که او را به عنوان نواده سه نسل از پادشاهان انشان، «دودمان جاودانه پادشاهی» می‌خواند، همان‌طور که فرمانروایان بابلی باید این گونه باشند؛ سوم (سطر ۲۲) با اصطلاحات مذهبی که او را حمایت شده از سوی خدایان بابلی بل (مردوک) و نبو معرفی می‌کند.

در سطرهای بعد عناصر اصلی روایت غیرشخصی در بخش نخست متن از زبان کوروش بیان می‌شود. کوروش ورود صلح‌آمیز خود به بابل (سطرهای ۲۲ تا ۲۴) و در نتیجه آن رهایی بابل از آشوب، ستم و خستگی را شرح می‌دهد (سطرهای ۲۴ تا ۲۶). او تکرار می‌کند که این کارها را به عنوان نماینده مردوک انجام داده است (سطر ۲۳) و می‌گوید که اکنون تخت سلطنتی خود را در کاخ بابل بر پا ساخته است (سطر ۲۳).

درست همان‌طور که مردوک پیش از این از بر تخت نشستن کوروش در ایران خشنود شده بود (سطر ۱۴) در اینجا نیز کوروش می‌گوید مردوک از کارهای نیک او در بابل شادمان است. مردوک به پادشاه این کارهای نیک به کوروش و پسرش کمبوجیه (همتای پرهیزکار ولیعهد شرور بابلی (۳)) و سپاهیان پیروزمند او برکت ارزانی می‌دارد (سطرهای ۲۸-۲۶). درست همان‌طور که مردم و بزرگان بابل بر پاهای کوروش بوسه می‌زدند (سطر ۱۸) او می‌گوید که همه شاهانی که بر

تخت نشسته‌اند از مدیترانه تا خلیج فارس، و شاهان چادرنشین سرزمین آمورو، همه باج به بابل می‌آوردند و بر پاهایم بوسه می‌زدند (سطرهای ۳۰-۲۸).

سپس کوروش با تغییری صریح در بیان خود، به موقعیت‌های جغرافیایی می‌پردازد و درباره شهرها و سرزمین‌های آشور، شمال بابل، سرزمین‌های مسیر رود دپاله و شرق رود دجله تا شوش در خوزستان و نواحی بین بابل از سمت غرب و ماد و پارس از سمت شرق سخن می‌گوید. او می‌گوید که پرستشگاه‌های مقدس آنها را از نو ساخته است، خدایانشان را به پرستشگاه‌ها بازگردانده و مردم را گرد آورده و به سکونتگاه‌هایشان بازگردانده است؛ در اینجا از گردآوردن و سکونت دوباره استفاده شده است که از زمان حمورابی پادشاه بابل، شیوه رایج برای بیان بازگرداندن صلح‌آمیز نظم بوده است (سطرهای ۳۲-۳۰). کوروش خدایان را به پرستشگاه‌هایشان بازگرداند (سطرهای ۳۴-۳۳) و به این ترتیب به جبران ناسپاسی نبونه‌ئید که باعث خشم خدایان شده بود (سطرهای ۱۰-۹) پرداخت، به این امید که خدایانی که به پرستشگاه‌هایشان بازگردانده شده‌اند به پاس کار نیک او، در مقابل خدایان بزرگ بابل، بل (مردوک) و نبو (پسر او)، به نیکی از او یاد کنند و خواستار برکت و دعا برای او و پسرش کمبوجیه باشند (سطرهای ۳۶-۳۴).

در آخرین سطرهای آسیب دیده متن، کوروش از کوشش‌های خود برای انجام وظایفش به عنوان فرمانروای بابل و سازنده و پشتیبان آیین پرستشگاه‌ها می‌گوید. او افزایش پیشکشی‌های روزانه ماکیان (احتمالاً برای مردوک، سطر ۳۷) را شرح می‌دهد. او می‌گوید قصد دارد دیوار بزرگ بابل را مستحکم کند، گویی می‌خواهد این موضوع را بازگوید که بابل دژ فتح‌شده دشمن نیست، بلکه تختگاه سیاسی اوست (سطر ۳۸). او برای تکمیل ساخت خندقی نیمه‌کاره با آجر پخته و قیر مورد ستایشش قرار گرفت (سطرهای ۴۱-۳۹).

کوروش از کار گزاردن درهایی با چوب سدر و روکش مفرغین و با آستانه‌ها و دیگر قطعات آنها در ساختمانی (شاید پرستشگاه مردوک) سخن می‌گوید (سطرهای ۴۳-۴۲). او می‌گوید در جریان این کار کتیبه‌ای از آشوربانیپال شاه آشوری را یافته و در جای خود قرار داده است (سطرهای ۴۴-۴۳) که درست مانند کتیبه‌های ساختمانی دشمن او، نبونه‌ئید، به یافتن اسنادی از شاهان کهن بابل اشاره می‌کند. در پایان متن استوانه، کوروش از مردوک می‌خواهد به او زندگانی دراز، سلطنتی پایدار و خاطرهای جاودانه ببخشد (سطرهای ۴۵-۴۴).

ترکیب و مخاطبان استوانه

گاهی در کتیبه‌های سلطنتی شاهان بابلی و آشوری به «متخصصین» و «دانشمندان» اشاره شده است که فرمانروایان برای ساختن پروژه‌ها، شناسایی کتیبه‌های کهن و آماده کردن کتیبه‌های تازه با آنها مشورت می‌کردند. دیران از کتیبه‌های قدیمی نسخه‌برداری می‌کردند و همان‌طور که قطعه‌های تازه یافته شده استوانه گلی کوروش نشان می‌دهد از متن این استوانه هم نسخه‌برداری شده است. نام دبیری که از متن استوانه کوروش نسخه‌برداری کرده است، به جای مانده است و قیستی - مردوک نام دارد، اما نام دبیری که متن اصلی را نوشته است، شناخته نیست.

متن استوانه نشان می‌دهد که پردازنده آن دارای دانش «تخصصی» وازگان، القاب، اصطلاحات و مجازها و عناصر نگارشی بوده است تا بتواند بیشتر مهم بودن اثر را نشان دهد نه تازگی آن را. در ورای این ظاهر پرطمطراق، به ساختار دقیق و فاخر نیز توجه شده است. شروع متن با مضمونی تلفیقی یک نوآوری است: جمله‌زماندار آغاز متن که صحنه و موقعیت را آماده می‌کند مشخصه‌ای است که در کتیبه‌های کهن‌تر هم دیده می‌شد که بر روی ستون‌های سنگی یادبودی نوشته می‌شدند و در مکان باز قرار داده می‌شدند، اما در کتیبه‌هایی که بر روی استوانه نوشته می‌شدند و در شالوده ساختمان‌ها قرار می‌گرفتند، این ویژگی به چشم نمی‌خورد. عدم حضور کوروش در سطرهای آغازین در یک کتیبه سلطنتی که موضوع اصلی مورد تأکید آن شاه است، بسیار عجیب می‌باشد، اما در اینجا نیز نوع متفاوتی از تأکید از طریق انتظار ایجاد می‌شود. توصیف اولیه از ستمگری نبونه‌ئید بسیار همانند به کتیبه‌ای بر روی یک ستون سنگی متعلق به خود نبونه‌ئید است که نابودی بابل به دست آشوری‌ها در سده‌های پیش را توصیف می‌کند. ارجاعات متقابل و تغییر بیان در بخش‌های نخست و دوم متن کوروش بسیار مؤثرتر از تکرار و بیان صرف توانسته است به این پیام جان ببخشد که فرمانروایی کوروش تحقق خواست مردوک بوده است. تغییر دیدگاه از آسمان به زمین، از ایران به بابل و از بابل به خارج، کیفیت اثر را نشان می‌دهد.

این اثر استادانه برای چه کسی در نظر گرفته شده است؟ البته که خود کوروش باید از آن خرسند می‌گشت و فرمانروای آینده که ممکن بود کتیبه را پیدا کند، همان‌طور که کوروش کتیبه آشوربانیپال را یافته بود. این دیدگاه ساده‌انگارانه که

این اسناد فقط برای پادشاهان، خدایان و آیندگان بوده است، با نمونه‌های فراوان نسخه‌های بایگانی شده یا نمایش داده شده کتیبه‌های شاهان آشوری نو و بابلی نو، کتیبه‌های جانشینان هخامنشی کوروش و نیز با قطعه‌های تازه یافته شده لوحه گلی نسخه قیشتی - مردوک از متن استوانه، تناقض دارد. سازنده اثر مخاطبانی را مدنظر داشته است، اما گستره مخاطبان، ابزار ارائه متن به آنها و فرایند انتقال متن به دانشمندان بعدی همچون قیشتی - مردوک موضوع حدس و گمان‌ها و اختلاف نظر‌هاست.

شاهنشاهی و جانشینی

متن استوانه، کوروش و سپاهیان‌ش را تصرف کنندگانی صلح طلب توصیف می‌کند و غلبه آنها بر سپاه بابلی در نبردهای چند ماه پیش را نادیده می‌گیرد. سخنان کوروش درباره این که اقامتگاه خود را در کاخ سلطنتی بابل قرار داده است و بر مردم و بزرگان بابل فرمان می‌راند و از فرمانروایان غرب باج می‌گیرد او را هم به عنوان فرمانروای قانونی بابل و هم به عنوان فرمانروای به رسمیت شناخته شده شاهنشاهی خراج‌گذار بابل در آن سوی فرات نشان می‌دهد. خواننده یا شنونده می‌تواند تصور کند که بابل پایتخت و مرکز شاهنشاهی باقی مانده است و مرکز شاهنشاهی بزرگ‌تر کوروش خواهد شد.

در چندین متن کوروش خود را با پسرش کمبوجیه مرتبط می‌کند. شبیه‌ترین نمونه به این متن‌ها کتیبه‌های فرمانروای بدنام پیش از کوروش، یعنی نبونهد است که او نیز گاهی به همین شکل برای پسرش بلشزر طلب رحمت می‌کرد. این متن‌ها در حکم انتخاب جانشین قطعی است، که یکی از مشکلات بزرگ همه امپراطوری‌های باستانی، یعنی مسأله جانشینی دودمانی را مشخص می‌کند. دیگر اسناد بابلی نگاهی اجمالی به مسائل داشته‌اند. یک رویدادنامه بابلی می‌گوید کوروش در آغاز فرمانروایی‌اش رسماً پسرش کمبوجیه را برای برگزاری مراسم سالانه سال نو تعیین کرد. تاریخ‌گذاری لوحه‌های قانونی متعلق به سال بعد یعنی نخستین سال سلطنتی کامل کوروش، به کمبوجیه به عنوان «شاه بابل» و به کوروش به عنوان «شاه همه سرزمین‌ها» اشاره کرده است و به این ترتیب شاهنشاهی بابل را دست کم اسماً در محدوده شاهنشاهی بزرگ ایران قرار می‌دهد.

این یک تدبیر زودگذر بود. پس از یک سال، نام کمبوجیه دیگر در تاریخ‌ها دیده نمی‌شود. مدت کوتاهی پس از آن در متن‌های حقوقی و اداری به ساتراپ‌ها با عنوان «حاکم بابل و آن سوی رود (یعنی رود فرات)» اشاره می‌شد. ابالت آنها اسماً با شاهنشاهی فتح شده بابل هم‌مرز بود و آنها نه به عنوان شاهان بابلی که به عنوان حاکمان ایرانی، از بابل بر آنجا فرمانروایی می‌کردند. هشت سال پس از ورود کوروش به بابل کمبوجیه بدون هیچ مشکلی به عنوان تنها فرمانروای همه شاهنشاهی و بخش‌های آن جانشین او شد. در اصطلاحات متن‌های حقوقی بابلی او به عنوان «شاه بابل و شاه همه سرزمین‌ها» شناخته شده است که از ۵۲۹ تا ۵۲۲ پیش از میلاد فرمانروایی کرده است.

استوانه کوروش و کتیبه‌های بابلی بعدی

متن استوانه کوروش اصلاح شرایط موجود را توصیف می‌کند و بابل در کانون توجه آن قرار دارد، اما هنگامی که بابل در محدوده یک شاهنشاهی قرار گرفت که همه قاره را دربرداشت بسیاری از چیزها از جمله کتیبه‌های سلطنتی بابلی ناگزیر تغییر کردند. دو کتیبه کوتاه دیگر متعلق به کوروش در مکان‌هایی در جنوب بابل به دست آمده است که هر دو بر روی خشت‌های به کار رفته در پروژه‌های ساختمانی سلطنتی، مهر شده‌اند. در یکی از آنها که در اور به دست آمده است، همچون متن استوانه و با اصطلاحاتی همانند آن، کوروش به عنوان یک فاتح خارجی مهربان توصیف شده است؛ در این کتیبه او «شاه انشان» خوانده شده است و همچنین در آن آمده است که خدایان به او فرمانروایی بر همه سرزمین‌ها را داده‌اند و او در «آن سرزمین» (بابل) صلح برقرار کرده است. در کتیبه دیگری که در اوروک به دست آمده است او فقط به عنوان شاهی قدرتمند و دوستدار پرستشگاه اساقیل (پرستشگاه مردوک) و پرستشگاه ایزدا (پرستشگاه نو) توصیف شده است که این ویژگی‌ها ممکن است در مورد هر فرمانروای بابلی دیگری گفته شده باشد.

هیچ سند قابل مقایسه دیگری از جانشینان ایرانی کوروش، در بابل به دست نیامده است. تا آنجا که آشکار است آنها بازسازی پرستشگاه‌ها و کاخ‌ها را به شیوه‌های مرسوم بابلی حمایت نمی‌کردند و برای آنها مراسم یادبود برگزار

نمی‌کردند. از دوره فرمانروایی داریوش یکم به بعد کتیبه‌های شاهان هخامنشی در کاخ‌های تخت جمشید و شوش و بر روی صخره بیستون در غرب ایران و در جاهای دیگر معمولاً در کنار نسخه‌های ایلامی و فارسی باستان، نسخه‌هایی به زبان بابلی نیز داشتند. چند قطعه از این کتیبه‌های سه زبانه در مجموعه کاخی در بابل پیدا شده است.

این کتیبه‌های بعدی هخامنشی در ساختار و محتوا با کتیبه‌های سلطنتی کهن‌تر میان‌رودان و با متن استوانه کوروش بسیار تفاوت داشتند. هدف آنها تضمین تداوم میان‌رودان نبود. با وجود این، در طولانی‌ترین و مفصل‌ترین آنها، یعنی کتیبه بزرگ داریوش یکم در بیستون، نسخه بابلی به شکلی که برای مخاطبان بابلی خاصی مناسب بود، در بعضی جاها با نسخه‌های ایلامی و فارسی باستان تفاوت داشت. در حقیقت، در نسخه بابلی از قطعه‌ای از این متن بر روی یک بنای سنگی خراب شده در خود بابل، خدایی که داریوش را برگزیده و هدایت و حمایت کرده و در نسخه اصلی بیستون اهوره مزدا نام دارد، در نسخه بابلی بل خوانده شده است تا خواننده یا شنونده بابلی تصور کند منظور از آن مردوک است، یعنی مردوک که کوروش را هدایت کرده است داریوش را نیز هدایت کرده است.

سنتی که استوانه کوروش به آن تعلق داشت کاملاً فراموش نشده بود. پس از آن که جانشینان سلوکی اسکندر بزرگ بر بابل سلطه یافتند آنتیوخوس یکم (فرمانروایی از ۲۶۱-۲۸۱ پ.م) کتیبه‌ای بر روی منشور گلی بشکه مانند مشابهی به جای گذاشت. این استوانه مانند نمونه‌های بابلی کهن‌تر در دو ستون موازی قرار داده شده بود و با نشانه‌های باستانی نوشته شده بود. این استوانه به یادبود ازید، پرستشگاه نبو در بوریسیا نزدیک بابل بوده است. همانند استوانه کوروش در این استوانه هم برای شاه و پسرش (اما برخلاف استوانه کوروش برای همسرش نیز) طلب رحمت شده است. استوانه آنتیوخوس آخرین نمونه شناخته شده این نوع است.

یهود ایران

https://t.me/yahud_eIran



کوروش و پاسارگاد

دیوید استروناخ

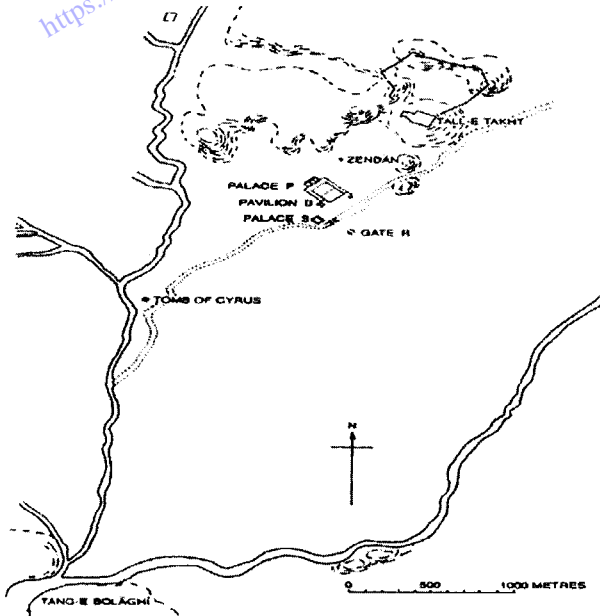
دانشگاه کالیفرنیا، برکلی

پاسارگاد این مکان فراموش‌نشدنی محصور در کوه، که ۱۹۰۰ متر بالاتر از سطح دریا قرار دارد و به خط مستقیم در ۵۰ کیلومتری شمال شرقی تخت جمشید واقع شده است، پیوندی جدایی‌ناپذیر با نام بنیان‌گذار معروفش کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۳۰ پ.م) دارد. با توجه به این که تنها می‌توان تعداد محدودی از کتیبه‌های میان‌رودان را با اطمینان منسوب به کوروش دانست، ویرانه‌های این مکان باشکوه (تصویر ۱) می‌تواند منبع اطلاعات مهم دیگری دربارهٔ سلیقه‌ها و معیارهای این شاه بی‌نظیر باشد. در این مقدمهٔ مختصر دربارهٔ پایتخت و آرامگاه جاودانهٔ کوروش کوشش خواهد شد تا گزارش کوتاهی از نخستین کاوش‌هایی که در این مکان صورت گرفته و توصیفی مختصر از بناهای مهم آن را ارائه دهیم و نیز به نکاتی دربارهٔ تاریخچهٔ چهارباغ - نوعی باغ ایرانی که احتمالاً خاستگاه آن علاقهٔ شخصی کوروش به باغ‌ها می‌باشد - پردازیم.

کاوش‌ها در پاسارگاد

در آغاز باید گفت که پاسارگاد بسیار شانس آورده است که نخستین کاوشگر آن باستان‌شناس با استعداد، ارنست هرتسفلد (۱۹۴۸-۱۸۷۹ م.) بود. هنگامی که هرتسفلد در آغاز سدهٔ بیستم نخستین مطالعات خود را دربارهٔ پاسارگاد آغاز کرد، هویت این مکان هنوز به طور قطعی مشخص نبود. در آن زمان مطالعهٔ هنر و معماری

هخامنشی نیز هنوز در ابتدای راه بود. اما هرتسفلد بلافاصله از اهمیت استثنایی پاسارگاد آگاه شد. به باور نگارنده به درستی می‌توان گفت با وجود این که علاقه‌های باستان‌شناختی هرتسفلد از دوران پیش از تاریخ تا دوره اسلامی را در برمی‌گرفت، اما مسأله‌ها و پرسش‌های مرتبط با توضیح بناهای پاسارگاد همچنان او را تا پایان عمر درگیر خود ساخت.



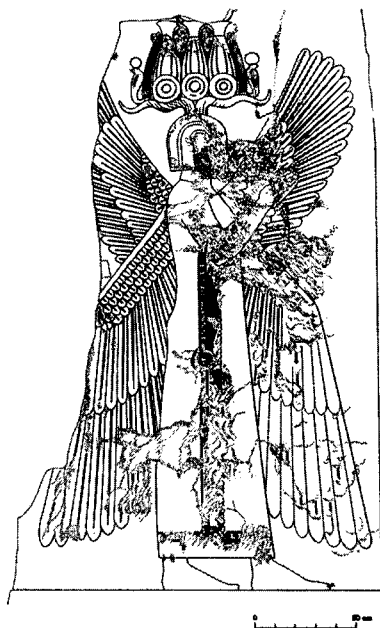
تصویر ۱. نقشه ساده پاسارگاد

در نخستین بازدید هرتسفلد از پاسارگاد در سال ۱۹۰۵م. دو کتیبه میخی هنوز در آنجا آشکارا دیده می‌شد. هر دو نمونه‌هایی از «کتیبه سه‌زبانه کوروش در دشت مرغاب» (CMA) بودند که به زبان فارسی باستان، ایلامی و اکدی نوشته شده بود و هرتسفلد بلافاصله به متن کتیبه که می‌گفت «من کوروش، شاه، یک هخامنشی (این بنا را ساختم)»، پی‌برد. از این رو، هرتسفلد توانست با قطعیت اعلام کند ویرانه‌های مجاور به اصطلاح «قبر مادر سلیمان» در دشت مرغاب کنونی که به گونه‌ای مرموز نام‌گذاری شده بودند، ویرانه‌های پایتخت از دیرباز گم‌شده کوروش بزرگ است (Herzfeld, 1908).

این نکته نیز جالب توجه است که هرتسفلد در نخستین بازدید از پاسارگاد به روشنی دریافت که نقش برجسته برجای مانده در دروازه کاخ R برگرفته از نقش موجود بالدار و نگهبان جادویی دروازه‌ها در سنت باستانی میان‌رودان (و به‌ویژه دوره آشور نو) بوده است (تصویر ۲). به سخن دیگر، باید گفت که او هرگز این دیدگاه آشکارا اشتباه را که این شخصیت بالدار با تاج خدایی و بال‌های فوق طبیعی‌اش می‌تواند تصویری از کوروش باشد، نپذیرفت (بسنجید با: Sarre and Herzfeld, 1910: 159-160).

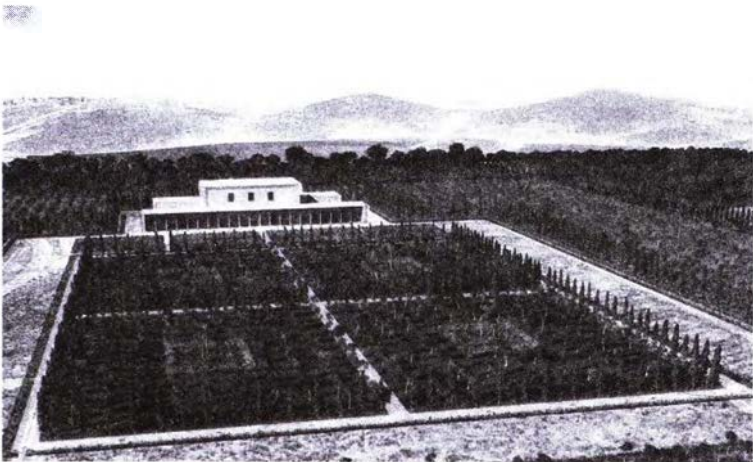
با توجه به همه آنچه که در فرصت یک ماهه کاوش‌های رسمی هرتسفلد در سال ۱۹۲۸م. به دست آمده، شگفت‌آور است که هرتسفلد و فردریش کرفتر^{۲۰} معمار بیست و پنج ساله، تنها افرادی بودند که این مأموریت را انجام داده‌اند. مسلماً با توجه به معیارهای امروزی توصیف هرتسفلد از کاوش‌هایش سطحی بوده است (Herzfeld, 1929: 1-6). با وجود این، او به سرعت به ویژگی‌های اصلی این

مکان وسیع پی‌برد. به‌ویژه او دریافت که بیش‌تر ساختمان‌های اصلی - در شیوه کاملاً جدید معماری ایران باستان - جهت‌گیری مشابهی داشتند.



تصویر ۲. طرحی از نقش بالدار دروازه کوروش

کاوش‌های بعدی در پاسارگاد به سرپرستی علی سامی و از طرف اداره کل باستان‌شناسی ایران صورت گرفت. بسیار وامدار این باستان‌شناس پیشگام ایرانی هستیم که از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۵م. در پاسارگاد به کاوش پرداخت. او در این سال‌ها برنامه کاری گسترده‌ای را اجرا کرد: از جمله پاکسازی محوطه اطراف آرامگاه کوروش؛ مشخص کردن و نقشه‌برداری از تعدادی ساختمان اوایل دوره اسلامی در نزدیکی آرامگاه کوروش؛ یافتن نخستین نشانه‌ها از باغ اصلی این مکان و افزودن جزئیات مهمی به طرح‌های ناتمام ثبت شده از ساختمان سه کاخ مجزای پاسارگاد (Sami, 1971). در همین زمان آخرین کاوش‌ها در پاسارگاد به سرپرستی نگارنده و از سوی مؤسسه بریتانیایی مطالعات ایرانی از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳م. صورت گرفت. در نتیجه این کاوش گزارش مفصلی از بیش‌تر ساختمان‌های اصلی پاسارگاد انتشار یافت (Stronach, 1978)، و نیز جزئیات بیش‌تری از طرح باغ اصلی با حوضچه‌ها و آب‌نماهای سنگی که با ظرافت کنده‌کاری شده‌اند، کشف شد (تصاویر ۱، ۱۰ و ۱۲).



تصویر ۱۲. طرح بازسازی شده کاخ کوروش و چهارباغ مجاور آن
(به نقل از رضائیان، ۲۰۱۳: لوحه ۶۳)

موقعیت پاسارگاد

این حقیقت که سال‌ها طول کشید تا موقعیت دقیق پاسارگاد کشف گردد احتمالاً می‌تواند ناشی از دو عامل اساسی باشد. نخست آن‌که، هویت واقعی پاسارگاد در پس نام شخصیت‌هایی تاریخی - اسطوره‌ای (نک. موسوی، همین اثر) پنهان شد که ظاهراً مدت‌ها پس از فراموشی هویت اصلی این مکان، در اوایل سده‌های میانه به بعضی از بناهای آن نسبت داده شد، و دوم آن‌که پاسارگاد به جای این‌که در بخش‌های مرکزی فارس کنونی مثلاً در مجاورت تخت جمشید قرار گرفته باشد، در یکی از مرتفع‌ترین و شمالی‌ترین دشت‌های فارس واقع شده است، اگرچه در مسیر شاهراهی بسیار قدیمی قرار گرفته است که فارس را به بخش مرکزی و شمالی ایران مرتبط می‌ساخت.

توضیح قابل قبولی درباره‌ی موقعیت شگفت‌آور پاسارگاد در نوشته‌های استرابو، جغرافیدان و مورخ یونانی سده‌ی نخست پیش از میلاد دیده می‌شود. در گزارش استرابو چنین آمده است که «کوروش پاسارگاد را گرمی می‌داشت زیرا او در آنجا در آخرین نبردش بر آستیاگ مادی پیروز شد و شاهنشاهی آسیا را به دست گرفت، او در آنجا شهری بنا کرد و به یادبود این پیروزی کاخی ساخت» (Strabo, 15.3.8). اگر این دیدگاه درست باشد (من دلیل متقاعدکننده‌ای در رد آن نمی‌بینم) پس کوروش تصمیم گرفته بود آرامگاه خود و دیگر ساختمان‌های مهم پایتخت خویش را در محل نبرد سال ۵۵۰ پ.م که در آن آستیاگ آخرین شاه مادی را شکست داده بود، بنا کند. این رویداد مهم تداوم استقلال پارس‌ها را تضمین کرد و راه را برای موفقیت‌های گسترده‌ی بعدی کوروش هموار ساخت.

خوشبختانه لشکرکشی مهم بعدی کوروش علیه کروسوس شاه لیدی بود (که احتمالاً به‌خاطر آستیاگ دشمنی را آغاز کرده بود). سرانجام کوروش، به ویژه به دلیل توانایی کم‌نظیرش در انجام کارهای پیش‌بینی نشده، پیروز شد. بنابراین دژ به ظاهر نفوذناپذیر کروسوس در سارد تنها پس از یک محاصره‌ی ۱۴ روزه در ۵۴۷ پ.م به دست کوروش افتاد و از آن پس بسیاری از ماهرترین سنگ‌تراشان ایونی و لیدی که کروسوس به روش‌های مختلفی آنها را به کار گرفته بود، (بسنجید با: Stronach, 2008: 153-154) به یکباره در اختیار کوروش قرار گرفتند.

به بیان دیگر به واسطه این شرایط مناسب کوروش دریافت که می‌تواند برای شاهنشاهی‌اش بنایی ماندگار بسازد که جدیدترین طراحی را داشته باشد و جدیدترین معماری سنگی باشد. همان‌طور که احتمالاً کوروش نیز بی‌درنگ به این مسأله پی برده بود این فرصتی بود که نباید از دست می‌رفت.

ساخت‌وساز در پاسارگاد

آن‌گونه که هنوز هم می‌توان مشخص نمود، ساختمان‌های مهم کوروش را تنها بر اساس طرح یک نقشه جامع نساخته‌اند، بلکه احتمالاً آنها به فاصله چند سال از هم بنا شده‌اند. سازه‌ای که آشکارا گواه این موضوع می‌باشد تراس سنگی بزرگی است که درست از بخش غربی تل تخت (تصویر ۳) در نزدیکی محوطه شمالی پاسارگاد برآمده است و یک پروژه ساختمانی پانزده ساله از ۵۴۶ پ.م تا زمان مرگ کوروش در ۵۳۰ پ.م را نشان می‌دهد. ساخت این بنای مشرف بر دشت (که احتمالاً بخش غربی یک کاخ مسکونی طراحی شده اما تحقق نیافته بوده است) کاری بزرگ و زمان‌بر بوده که در زمان مرگ کوروش نیز هنوز ناتمام مانده بود. در حقیقت برجستگی‌های اصلی که به طور زمختی برآمده بودند و بر بسیاری از قطعه سنگ‌های ساختمانی ناتمام دیده می‌شدند، گیرشمن را متقاعد ساخت که کل این سکو می‌بایست پیش از بناهای پیشرفته‌تر کوروش در دشت مجاور ساخته شده باشد و او این بنا را به کمبوجیه یکم پدر کوروش نسبت داد.

با وجود این، همان‌گونه که کارل نیلندر^{۲۱} نشان داده است اگر طرح واقعی این ساختمان تحقق می‌یافت چیزی کم از یک بنای کاملاً پیشرفته نداشت. در این ساختمان قاب‌های مرکزی اندک برآمده سطح هر قطعه سنگ دارای حاشیه‌ای خوش طرح و آثار ظریف نشانه‌های قلم سنگتراشی (تصویر ۴) بوده است که نوعی سبک تراش سطحی است که در آسیای صغیر به ویژه در سال‌های میانی سده ششم پ.م نیز تأیید شده است. در حقیقت مشاهدات به هنگام نیلندر به شاهدهی از داریوش بزرگ (۴۸۶-۵۲۲ پ.م)، جانشین نزدیک کوروش اشاره کرده است که (در «کتیبه مشهور بنیان‌گذاری» خود در شوش) گزارش می‌دهد «سنگ‌تراشانی که سنگ‌ها را تراش می‌دادند اهل ایونی و سارد بودند» (Kent, 1953: 144).



تصویر ۳. تراس سنگی بزرگی که از بخش غربی تل تخت برآمده است.



تصویر ۴. بخشی از نمای غربی بیرونی تراس سنگی. به قاب‌های مرکزی اندک برآمده و به حاشیه‌های خوش‌طرح آن توجه نمایید که در معدودی از سنگ بناهای کامل‌شده این سازه به چشم می‌خورد.

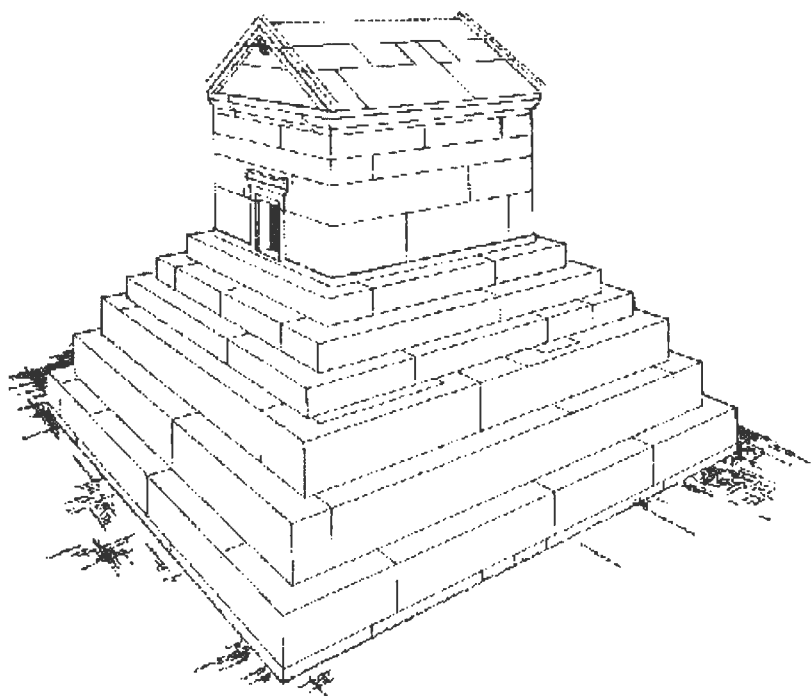
آرامگاه کوروش

آرامگاه موقعیتی عالی دارد و جدا از همه بناهای مهم دیگر بوده و بر نیمه جنوبی دشت مرغاب اشراف دارد (تصویر ۱). آرامگاه با ساختار سنگی بزرگ و سطوح صاف و با کمترین پیرایه‌ای، احساس ماندگار بزرگی، سادگی و استحکام را القاء می‌کند. در طرح آن آمیزه‌ای از دو عنصر مشخص وجود دارد: یک سکوی بلند متشکل از شش ردیف سکوی پلکانی و یک اتاق تدفین سه گوش ساده (تصویر ۵). اگرچه بازتاب کاملاً مستقیم حضور معماران و سنگ‌تراشان ماهر لیدی و ایونی در بنای آرامگاه دیده می‌شود، باید تأکید کرد صرف‌نظر از این که ساختار آرامگاه را تا چه حد می‌توان و ام‌دار اصول یک یا چند سبک معماری دانست باید بپذیریم که این بنا به پیشنهاد شخص کوروش ساخته شده است و بنابراین در ساخت آن بیش از هر چیزی می‌بایست معیارها، انتخاب‌ها و باورهای بنیان‌گذار پاسارگاد به کار گرفته می‌شد.

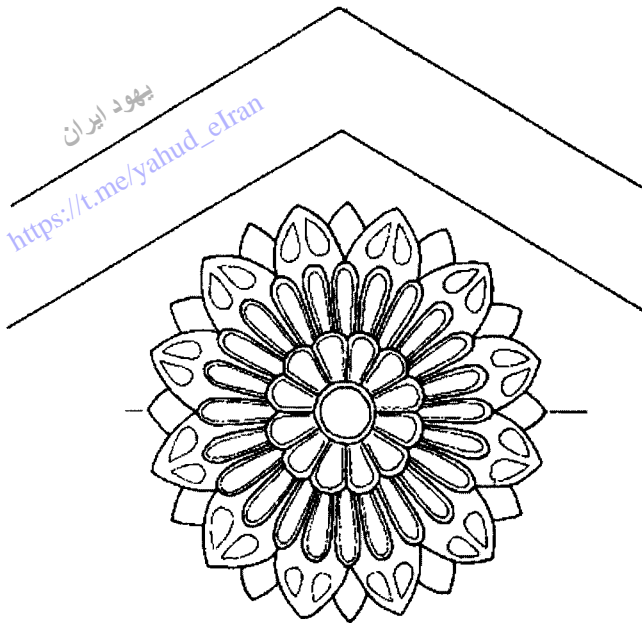


تصویر ۵. نمای غربی آرامگاه کوروش در سال ۱۹۶۱. ستون‌های استوانه‌ای در دهه‌های آغازین سده سیزده میلادی بنا شدند، هنگامی که اتابک عزالدین سعد، تصمیم گرفت آرامگاه را - که در آن زمان به عنوان «قبر مادر سلیمان» مورد احترام بود - به صورت مرکز اصلی مسجد جامع در آورد.

در مارس ۱۹۶۹م. بقایای یک گل تزئینی برجسته، در زیر سقف شیروانی بالای در ورودی آرامگاه مشاهده شد که ظاهراً پیش‌تر مورد توجه قرار نگرفته بود (Stronach, 1971). ممکن است هرگز معلوم نگردد که این گل تزئینی بالای در ورودی آرامگاه که اکنون تنها قسمتی از آن باقی مانده (تصویر ۶ و ۷) در اصل برای القاء یک مفهوم مذهبی بوده یا فقط برای تزئین دیرک خرابسته‌ای چوبی به کار رفته است. تنها چیزی که می‌توان با قطعیت گفت این است که در هیچ جای دیگری گل تزئینی مشابهی دیده نشده است.



تصویر ۶. طرحی از آرامگاه کوروش. بخش بالایی سقف و قسمت از بین رفته گل تزئینی بر بالای سقف شیروانی در ورودی و نیز سطح زمین که احتمالاً با بنای کامل ارتباط داشته است بازسازی شده‌اند (به نقل از استروناخ، ۱۹۷۸: تصویر ۲۱).



تصویر ۷. بازسازی شکل اصلی احتمالی گل تزئینی بر روی آرامگاه کوروش (به نقل از روف، ۱۹۸۳: تصویر ۱۴۷).

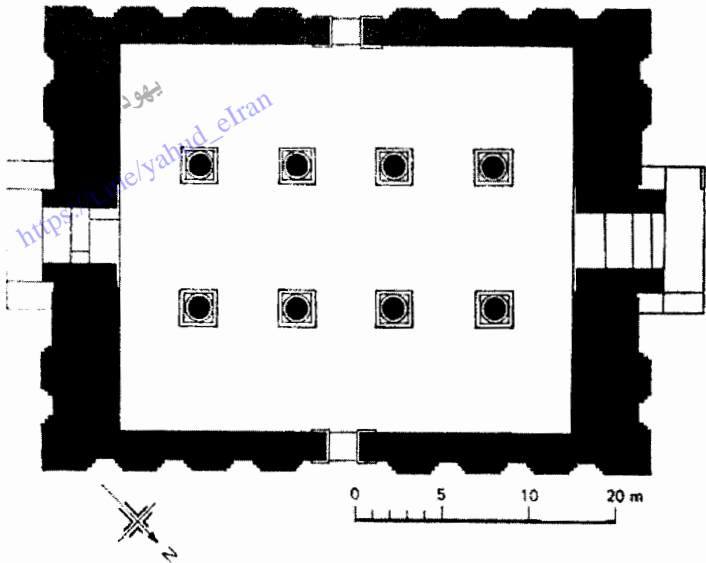
دروازه کوروش

دروازه کوروش که پیش‌تر به عنوان دروازه R (یا کاخ نقش‌برجسته‌دار) شناخته شده بود (تصویر ۱) سازه مهمی در تاریخ معماری ایرانی است. این دروازه به عنوان یک بنای مستقل و یک دروازه تشریفاتی، دست کم در کلیات الگوی دروازه داریوش در شوش (Perrot, 2010) و دروازه خشایارشا در تخت جمشید (Schmidt, 1953) بوده است. یگانه و مستقل بودن این دروازه به ویژه از این نظر نامعمول است که در شرق نزدیک از دوران باستان تا زمان کوروش، دور تا دور دروازه شهرها را دیوارهای افرشته دربرمی‌گرفت. به بیان دیگر، در این مورد احتمالاً کوروش خواسته است نشان دهد پایتخت باشکوه او نیازی به این استحکامات ندارد، استحکاماتی که همیشه ویژگی پایتخت‌های قدیمی شناخته‌شده‌ای چون نینوا و بابل

بوده است. اگرچه دروازه‌های مستقل در شوش و تخت جمشید هر کدام دارای چهار ستون در یک تالار مربع شکل ستوندار (به خاطر علاقه داریوش به اتاق‌های مربع شکل) بودند، دروازه کوروش تالاری مستطیل شکل با دو ردیف ستون سنگی بلند چهارتایی بوده است (تصویر ۸). در معماری کارآمد و مناسب خشت و چوب سرزمین همسایه، یعنی ماد نیز این طرح در تالارهای پذیرایی به کار می‌رفته است (سنجید با: Gopnik and Rothman, 2011; Stronach and Roaf, 2007). این مسئله نشان می‌دهد که پیش از این نیز طرح‌های مشابهی در فارس وجود داشته است یا به احتمال زیاد پس از آن که کوروش امپراطوری ماد را ضمیمه قلمرو خود کرد، از آنجا وام گرفته شده است.

همانطور که تاکنون مشاهده شد، کوروش در وام‌گیری (و اقتباس) از جنبه‌های مختلف بهترین شیوه‌های ساختمان‌سازی موجود و نقوش نگهبانی که می‌شناخت، به نقوش نگهبانی در معماری به تازگی «محدود شده» اما هنوز نیرومند آشور روی آورد. از این رو، کوروش برای یافتن نقوش جادویی برای نگهبانی از دو در اصلی و دو در جانبی دروازه‌اش که شانزده متر ارتفاع داشت دو جفت مجسمه بزرگ بالدار برای دو در اصلی مقابل هم انتخاب کرد. که بعدها این روش در «دروازه ملل» خشایارشا در تخت‌جمشید نیز تکرار شد (Schmidt, 1953). بدون تردید در همان زمان دو جفت تصویر نگهبانی انسان‌گونه چهارچوب‌های سنگی درهای جانبی را پوشاندند و همانطور که از یک نمونه برجای مانده پیداست (تصویر ۲)، این دو تصویر رو به درون بنا داشتند نه به بیرون آن تا مانع ورود نیروهای شیطانی از محور اصلی دروازه به این مکان شوند.

اکنون ما می‌دانیم که بازدیدکنندگان هنگام ترک دروازه و رفتن به سوی مقصد مهم بعدی یعنی تالار بارعام به یکباره یک دریاچه دوزنقه‌ای شکل دست‌ساز را می‌بینند (Benech, Boucharlat and Gondet 2012). سرانجام هنگامی که بازدیدکنندگان می‌خواهند به حضور شاه بروند از پلی عبور می‌کنند که در محوطه‌ای باریک و در انتهای جنوبی مسیر مشخص آب واقع شده است (تصویر ۱). آنها احتمالاً به جایگاه مناسبی در تالار بارعام بلند هشت ستونی هدایت شده‌اند (سازه‌ای که باستان‌شناسان آن را با نام کاخ S نیز می‌شناسند).



تصویر ۸. دروازه کوروش. نقشه بازسازی شده دو ردیف چهار ستونی را نشان می‌دهد که برای نگه داشتن سقف تالار استفاده شده‌اند.

تالار بارعام

این بنا (تصویر ۸) یکی از دو کاخ باشکوه و ابداعی کوروش در پاسارگاد است. این کاخ را می‌توان یکی از مهم‌ترین الگوهای تالار بارعام دوران فرمانروایی داریوش، یعنی کاخ مربع شکل یکپارچه بلند آپادانا دانست (آن‌گونه که در کتیبه‌های فارسی باستان «با ستون‌های سنگی» توصیف شده است).

در طرح تالار بارعام به عنوان یک ساختار آزمایشی، آمیزه جالبی از ویژگی‌های معماری ایرانی و غیرایرانی به کار رفته است. در این بنا بازتاب سازه‌های قدیمی‌تری چون تالارهای بلند هشت ستونی ایران در عصر آهن به چشم می‌خورد (که در آنها تالار اصلی با دو ردیف از چهار ستون چوبی گاهی در کنار ایوانی با ستون‌های کوتاه قرار می‌گرفت که تنها ورودی ساختمان بود). در تالار بارعام بازتاب نوعی از اتاق‌های کنج نیز دیده می‌شود که در اوایل هزاره نخست پیش از میلاد در بخش‌های مرکزی غرب ایران برای تحکیم «خانه‌های اربابی» از آن

استفاده می‌شد (بسنجید با: Dyson 1989; Gof 1969). با وجود این، شکوه اصلی تالار بارعام به خاطر ستون‌های سفید افراشته آن است. گذشته از این، ستون‌ها با زیرستون‌های سیاه رنگ و سرستون‌هایی با اشکال حیوانی آراسته شده‌اند. احتمالاً سرستون‌هایی با این شکل جدید (با شکل باشکوهی از سر دوجیوان پشت به هم) ابتکار ایرانیان بوده است و نخستین نمونه‌های شناخته شده از آن در کاوش‌های هرتسفلد از تالار بارعام در سال ۱۹۲۸م. به دست آمده است (Herzfeld, 1941).

طرح تالار بارعام گواه مسئله دیگری نیز می‌باشد که در تاریخ دیرینه معماری ایرانی تازگی داشته است: یعنی یک طرح چهارنمایی جدید با ایوان‌هایی بسیار جالب (با دو ردیف ستون) در هر طرف ساختمان (تصویر ۹). همانطور که بوردمن^{۲۲} یادآور شده است به نظر می‌رسد که این طرح چهارنمایی از نخستین



تصویر ۹. بازسازی تالار بارعام و محدوده اطراف آن از نمای جنوبی. گوشک B در پس زمینه قرار دارد (به نقل از رضائیان، ۲۰۱۳: لوحه ۷۷)

پرستشگاه‌های ایونی که دو ردیف ستون داشتند الهام گرفته باشد (اگرچه این پرستشگاه‌ها ردیف‌های پیوسته‌ای از ستون‌های کنار هم داشتند که ارتفاع آنها به بلندی پرستشگاه بود).

تعدادی از نقش برجسته‌های نگهبانان در گاه‌ها در تالار بارعام دقیقاً از الگوهای آشور جدید گرفته‌برداری شده است. در حقیقت احتمال دارد چندان اتفاقی نباشد که کوروش تصمیم گرفت از نوعی نقوش نگهبانی الگو برداری کند که سناخریب فرمانروای سرسخت آشوری (۶۸۱-۷۰۴ پ.م) برای آراستن «کاخ بدون رقیب» خود در نینوا به کار برده بود. تنها می‌توان این نکته را افزود که نقوش نگهبانی آشوری احتمالاً تا آن زمان در غرب ایران به خوبی شناخته شده بودند (در آنجا دست کم از اواخر سده هشتم پیش از میلاد به بعد ارتباط زیادی با آشوری‌ها وجود داشته است). از این رو، اشتباه است که فکر کنیم این نگهبانان فوق انسانی تنها برای القاء همان منظوری به کار رفته‌اند که ممکن است بازدیدکنندگان امروزی مثلاً از منطقه میان‌رودان از آنها دریابند. آنها احتمالاً پیام قدرت و مشروعیت را به مردمان گستره پهنای فرمانروایی کوروش در سراسر غرب ایران اعلام می‌کردند (Stronach, 1997).

کاخ کوروش

اگرچه این کاخ داخلی - که به کاخ P نیز شهرت دارد - بدون تردید بخشی از نقشه جامع و به‌دقت طراحی‌شده کوروش است، از محدود بناهای پاسارگاد است که کوروش هرگز نتوانست آن را کامل کند. در حقیقت هر کدام از سی ستون سنگی آن (که در پنج ردیف شش ستونی در یک تالار مرکزی با ظرافت سنگ‌فرش شده قرار داشتند) در زمان مرگ کوروش تنها استوانه‌های افراشته‌ای بودند (تصویر ۱۱).

با وجود این می‌توان گفت همه بخش‌های سنگی کاخ که تا سال ۵۳۰ پ.م کامل شده بودند گواه توجه بسیار زیادی است که در آغاز صرف این بنا شده بود. تنها به این دلیل مایلیم بگوییم که کوروش همین کاخ را آخرین «کاخ شخصی» خود می‌دانست.



تصویر ۱۱. کاخ کوروش. ستون سنگی ناتمام انتهای جنوب غربی تالار. به شال ستون با شیارهای افقی آن که بر یک زیرستون دو پله‌ای از سنگ سفید و سیاه قرار گرفته است، توجه نمایید.

تاریخ بعدی این بنا به طرز عجیبی این دیدگاه را تأیید می‌کند. یعنی هنگامی که داریوش بزرگ تصمیم گرفت در هر یک از سه کاخ کوروش نسخه‌های متعددی از کتیبه «کوروش در دشت مرغاب» (CMA) - که پیش‌تر درباره آن سخن گفته شد - را نصب کند، یعنی آشکارا تصمیم گرفت با اتمام ساخت کاخ کوروش، کوشش درخور توجهی انجام دهد تا کوروش را به دودمان هخامنشی

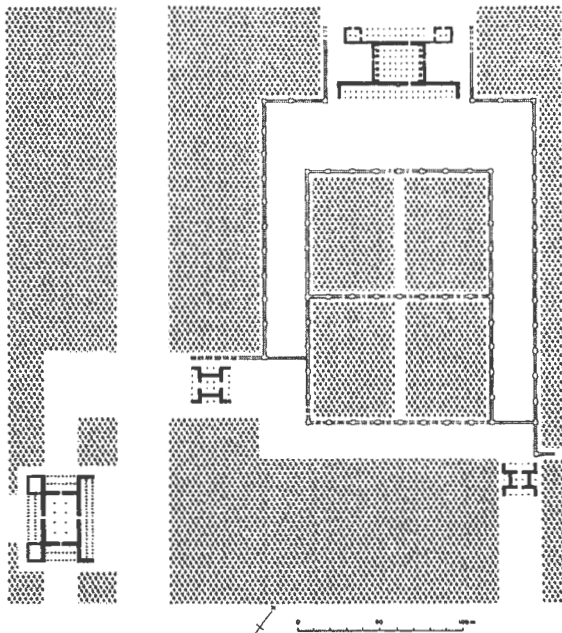
خود پیوند دهد. او در راستای این هدف، در هر یک از دو در اصلی کاخ سنگ‌نگاره‌های زیبایی با برجستگی‌های اندک از کوروش نصب کرد. او به درستی بر هر یک از این نقش‌ها متن کتیبه «کوروش در دشت مرغاب» را از زبان سوم شخص نوشت: «کوروش، شاه بزرگ، یک هخامنشی». جالب آن‌که تکمیل کاخ کوروش را نه مرهون کمبوجیه دوم (۵۲۲-۵۳۰ پ.م) پسر و جانشین کوروش، که مدیون کوشش‌های داریوش یکم هستیم (اگرچه می‌دانیم که داریوش برای تکمیل سی ستون تالار از چوب و گچ‌هایی با رنگ روشن بیش‌تر از سنگ استفاده کرده است). گذشته از این، بر اساس دلایل منطقی (با توجه به نشانه‌هایی از قلم درز که به دقت تاریخ‌گذاری شده بود) می‌توان گفت هنگام مرگ کوروش در بعضی از جاها بخش‌های سنگی درونی‌ترین باغ پاسارگاد ناتمام ماند - و تکمیل این نوآوری جالب نیز مدیون دقت و توجه داریوش است.

چهارباغ

حدوداً تا بیست سال پیش که مشخص شد نمونه‌های از این باغ در اصفهان وجود دارد عموماً تصور بر این بود که چهارباغ ایرانی احتمالاً به دوره صفویه برمی‌گردد. در همان زمان همواره یک احتمال قوی وجود داشت مبنی بر این که این نوع باغ‌ها احتمالاً تاریخ طولانی‌تری داشته‌اند (بسنجید با: Stronach, 1989). در این رابطه به رویارویی جالب کوروش کوچک (مرگ: ۴۰۱ پ.م) که احتمالاً بعضی از سلیقه‌ها و علاقه‌های هم‌نام مشهورش را داشته است، و یک فرمانده اسپارتی به نام لیزاندر توجه چندانی نشده است (Stronach, 1994). بنا به گزارش گزنفون (Xen. Oec. 4.20-5) کوروش کوچک دومین پسر داریوش دوم با افتخار درخت‌هایی را که در املاکش در نزدیک سارد کاشته بود به او نشان داد (برخی از این درخت‌ها را با دستان خود کاشته بود). لیزاندر نیز از دیدن درختانی که به خوبی و به ردیف و منظم کاشته شده بودند و هر یک با دیگری در یک زاویه قائمه قرار داشتند، شگفت‌زده شد.

اگرچه من سال‌ها کوشش کردم تا به گونه‌ای مناسب این داستان را به شواهدی در داخلی‌ترین باغ پاسارگاد پیوند دهم اما پیشرفتی حاصل نشد، تا این‌که برای بازسازی اولیه باغ با یک طراح کار کردم. با توضیحاتی کتبی از

طراح خواستم تا درخت‌ها را در ردیف‌هایی مستقیم در فضای دو محوطه مستطیل شکل پی در پی که بقایای آبراهه‌های متعدد به عنوان محدوده کلی باغ مشخص می‌کردند، بچینند. سپس هنگامی که طرح کامل شد از این که دیدم ردیف بلندی از درخت‌ها به طور مستقیم در مقابل تخت‌گاه بیرونی شاه در مرکز ایوان قرار گرفتند ناامید گشتم. تا آنجا که به مسئله لذت شاه از باغش مرتبط می‌شد بی‌تردید این شیوه چینش درختان منطقی بود. سپس به یکباره مسأله برایم ساده گشت: متوجه شدم که ممکن است شاه بر یک چشم‌انداز پیوسته در امتداد مسیر طولانی باغ برگزیده‌اش تأکید کرده باشد - هنگامی که این «چشم‌انداز قدرت» در طرح بازسازی شده مشخص شد (همان‌طور که در تصویر ۱۰ می‌بینید) دیگر طرحی معمولی متشکل از دو مستطیل بزرگ نداشتیم بلکه با ماهیت طرح یک چهارباغ با چهار باغچه مجزا رو به رو بودیم.



تصویر ۱۰. طرح کاخ کوروش و چهارباغ مجاور آن. به نظر می‌رسد گوشه B در سمت چپ باغ، در مسیری واقع شده است که تالار بارعام را به کاخ کوروش وصل می‌کند.

باید این نکته را نیز بگویم که اگر بعدها ویژگی‌های اصلی این نوع باغ سلطنتی - نه فقط در ایران که در بسیاری از سرزمین‌های دیگر - سده‌های زیادی حفظ شده است به سختی می‌توان این موضوع را فقط به سادگی و شکوه «طرح اولیه باغ» کوروش نسبت داد. خلاصه آن‌که برای چنین پدیده‌ای باید عوامل دیگری را نیز در نظر گرفت. اگرچه پیوند با نام و آوازه کوروش بزرگ ممکن است برای اعتبار بخشیدن به باغی با این ویژگی چهارنمایی برای نسل‌های متعدد بسنده باشد، اما چنین موقعیتی نمی‌توانسته است برای مدت نامعلومی تداوم یابد. از این رو، شاید بتوان گفت که برای مدتی بسیار طولانی‌تر، این نوع باغ نماد کهن یک فرمانروایی قانونی به شمار می‌آمده است.

کتابنامه

1. Benech, C., Boucharlat, R. and Gondet, S., "Organisation et aménagement de l'espace à Pasargades: Reconnaissances archéologiques de surface 2003-2008", *Arta* 2012.003: 1-37.
2. Boardman, J., *Persia and the West: An Archaeological Investigation of the Genesis of Achaemenid Art*, London, 2000.
3. Dyson, R.H., "The Iron Age architecture at Hasanlu: An essay". *Expedition* 31, nos. 2-3: 107-127.
4. Gof, C., "Excavations at Baba Jan 1967: Second preliminary report", *Iran* 7, 1969: 115-130.
5. Gopnik, H. and Rothman, M.S., *On the High Road: The History of Godin Tepe, Iran*, Costa Mesa, California, 2011.
6. Herzfeld, E., "Pasargadae. Untersuchungen zur persischen Archäologie", *Klio* 8, 1908: 1-68.
7. Herzfeld, E., "Bericht über die Ausgrabungen von Pasargadae 1928", *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 1, 1929: 1-16.
8. Herzfeld, E., *Iran in the Ancient East*, London and New York, 1941.
9. Kent, R.G., *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, 2nd ed., New Haven, Connecticut, 1953.
10. Nylander, C., *Ionians in Pasargadae: Studies in Old Persian Architecture*, Uppsala, 1970.
11. Perrot, J., *Le palais de Darius à Suse*, Paris, 2010.
12. Rezaeian, F., *Recreating Pasargadae*, Toronto, 2013.
13. Roaf, M., *Sculptures and Sculptors at Persepolis*, *Iran* 21, 1983.
14. Sami, A., *Pasargadae*, Shiraz, 1971.
15. Sarre, F. and Herzfeld, E., *Iranische Felsreliefs*, Berlin, 1910.
16. Schmidt, E.F., *Persepolis* 1, Chicago, 1953.
17. Stronach, D., "A circular symbol on the tomb of Cyrus", *Iran* 9, 1971: 155-158.

18. Stronach, D., *Pasargadae A Report on the Excavations Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*, Oxford, 1978.
19. Stronach, D., "The royal garden at Pasargadae: Evolution and legacy". in *Archaeologia Iranica et Orientalis: Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe 1*, L. De Meyer and E. Haerinck (eds.), Ghent, 1989.
20. Stronach, D. "The garden as a political statement: Some case studies from the Near East in the first millennium BC", *Bulletin of the Asia Institute* 4, 1990: 171-180.
21. Stronach, D., "Anshan and Parsa: Early Achaemenid history, art and architecture on the Iranian Plateau", in *Mesopotamia and Iran in the Persian Period: Conquest and Imperialism 539-331 BC*, J. Curtis, (ed.), London: 35-53.
22. Stronach, D., "The building program of Cyrus the Great at Pasargadae and the date of the fall of Sardis", in *Ancient Greece and Ancient Iran: Cross-Cultural Encounters*, S.M.R. Darbandi and A. Zournatzi (eds.), Athens: 149-173.
23. Stronach, D. and Roaf, M., *Nush-i Jan I. The Major Buildings of the Median Settlement*, Leuven.



ترجمه انگلیسی استوانه کوروش

اروینگ فینکل

بخش خاورمیانه، موزه بریتانیا

1. [When ... Mar]duk, king of the whole of heaven and earth, the who, in his .., lays waste his.....
2. [.....] broad?
in intelligence, who inspects (?) the wor]ld quarters (regions)
3. [.....] his [irst] born (=Belshazzar), a low person, was put in charge of his country,
4. but[.....]
.....] he set [a (...) counter]feit over them.
5. He ma[de] a counterfeit of Esagil, [and]...for Ur and the rest of the cult-cities.
6. Rites inappropriate to them, [impure] fo[od-offerings] disrespectful [...] were daily gabbled, and, as an insult,
7. he brought the daily offerings to a halt; he inter[fered with the rites and] instituted [.....] within the sanctuaries. In his mind, reverential fear of Marduk, king of the gods, came to an end.

8. He did yet more evil to his city every day; ... his [people], he brought ruin on them all by a yoke without relief.
9. Enlil-of-the-gods became extremely angry at their complaints, and [...] their territory. The gods who lived within them left their shrines,
10. angry that he had made (them) enter into Shuanna (Babylon). Ex[alted Marduk, Enlil-of-the-Go]lds, relented. He changed his mind about all the settlements whose sanctuaries were in ruins,
11. and the population of the land of Sumer and Akkad who had become like corpses, and took pity on them. He inspected and checked all the countries,
12. seeking for the upright king of his choice. He took the hand of Cyrus, king of the city of Anshan, and called him by his name, proclaiming him aloud for the kingship over all of everything.
13. He made the land of Gutu and all the Median troops prostrate themselves at his feet, while he shepherded in justice and righteousness the black-headed people
14. whom he had put under his care. Marduk, the great lord, who nurtures his people, saw with pleasure his ine deeds and true heart,
15. and ordered that he should go to Babylon. He had him take the road to Tintir (Babylon), and, like a friend and companion, he walked at his side.
16. His vast troops whose number, like the water in a river, could not be counted, were marching fully-armed at his side.
17. He had him enter without fighting or battle right into Shuanna; he saved his city Babylon from hardship. He handed over to him Nabonidus, the king who did not fear him.

18. All the people of Tintir, of all Sumer and Akkad, nobles and governors, bowed down before him and kissed his feet, rejoicing over his kingship and their faces shone.
19. The lord through whose help all were rescued from death and who saved them all from distress and hardship, they blessed him sweetly and praised his name.
20. I am Cyrus, king of the universe, the great king, the powerful king, king of Babylon, king of Sumer and Akkad, king of the four quarters of the world,
21. son of Cambyses, the great king, king of the city of Anshan, grandson of Cyrus, the great king, ki[ng of the ci]ty of Anshan, descendant of Teispes, the great king, king of the city of Anshan,
22. the perpetual seed of kingship, whose reign Bel (Marduk) and Nabu love, and with whose kingship, to their joy, they concern themselves. When I went as harbinger of peace i[nt]o Babylon,
23. I founded my sovereign residence within the palace amid celebration and rejoicing. Marduk, the great lord, bestowed on me as my destiny the great magnanimity of one who loves Babylon, and I every day sought him out in awe.
24. My vast troops were marching peaceably in Babylon, and the whole of [Sumer] and Akkad had nothing to fear.
25. I sought the safety of the city of Babylon and all its sanctuaries. As for the population of Babylon [...], w]ho as if without div[ine intention] had endured a yoke not decreed for them,
26. I soothed their weariness; I freed them from their bonds(?). Marduk, the great lord, rejoiced at [my good] deeds,

27. and he pronounced a sweet blessing over me, Cyrus, the king who fears him, and over Cambyses, the son [my] issue, [and over] my all my troops,
28. that we might live happily in his presence, in well-being. At his exalted command, all kings who sit on thrones,
29. from every quarter, from the Upper Sea to the Lower Sea, those who inhabit [remote distric]ts (and) the kings of the land of Amurru who live in tents, all of them,
30. brought their weighty tribute into Shuanna, and kissed my feet. From [Shuanna] I sent back to their places to the city of Ashur and Susa,
31. Akkad, the land of Eshnunna, the city of Zamban, the city of Meturnu, Der, as far as the border of the land of Guti - the sanctuaries across the river Tigris - whose shrines had earlier become dilapidated,
32. the gods who lived therein, and made permanent sanctuaries for them. I collected together all of their people and returned them to their settlements,
33. and the gods of the land of Sumer and Akkad which Nabonidus – to the fury of the lord of the gods – had brought into Shuanna, at the command of Marduk, the great lord,
34. I returned them unharmed to their cells, in the sanctuaries that make them happy. May all the gods that I returned to their sanctuaries,
35. every day before Bel and Nabu, ask for a long life for me, and mention my good deeds, and say to Marduk, my lord, this: “Cyrus, the king who fears you, and Cambyses his son,
36. may they be the provisioners of our shrines until distant (?) days, and the population of Babylon call blessings

- on my kingship. I have enabled all the lands to live in peace.”
37. Every day I increased by [... ge]ese, two ducks and ten pigeons the [former offerings] of geese, ducks and pigeons.
38. I strove to strengthen the defences of the wall Imgur-Enlil, the great wall of Babylon,
39. and [I completed] the quay of baked brick on the bank of the moat which an earlier king had bu[ilt but not com]pleted its work.
40. [I which did not surround the city] outside, which no earlier king had built, his workforce, the levee [from his land, in/int]o Shuanna.
41. [.....with bitum]en and baked brick I built anew, and [completed] its [work].
42. [.....]great [doors of cedar wood] with bronze cladding,
43. [and I installed] all their doors, threshold slabs and door fittings with copper parts. [.....]. I saw within it an inscription of Ashurbanipal, a king who preceded me;
44. [.....] in its place. May Marduk, the great lord, present to me as a gift a long life and the fullness of age,
45. [a secure throne and an enduring rei]gn, [and may I in] your heart forever.

یهود ایران

https://t.me/yahud_eIran



ترجمه متن استوانه کوروش بزرگ

شاهرخ رزمجو

بخش خاورمیانه، موزه بریتانیا/ دانشگاه تهران

۱. [آن هنگام که مر]دوک، پادشاه همه آسمان و زمین، [.....،.....] (که) در.....یش [.....دشمنانش (؟) را] ویران می کند.
۲. [.....] با دانایی گسترده (؟)، [... که گوشه های جهان را نظاره (؟) می کند]،
۳. [.....] بزرگزاده اش (= بلشزر)، فرومایه ای به سروری سرزمینش گمارده شد.
۴. [.....] (نبونئید) [فرمانروایی (؟) سا]ختگی بر آنان گمارد،
۵. نمونه ای (ساختگی) از اسگیل ساخت و [.....] برای (شهر) اور و دیگر جایگاه های مقدس [.....]
۶. آیین هایی که شایسته آنان (خدایان/پرستشگاه ها) نبود. پیشکشی [هایی ناپاک] بی پروا [.....] هر روز یاوه سرایی می کرد و (به شیوه ای) [اها] نت آمیز
۷. پیشکشی های روزانه را بازداشت. او در [آیین ها دست برد و] درون پرستشگاه ها برقرار [کرد]. در دلش به ترس از مردوک - شاه خدایان - پایان [داد].
۸. هر روز به شهرش (= شهر مردوک) بدی روا می داشت [.....] همه مردما [نش (= مردمان مردوک) را با یوغی رهاشدنی به نابودی کشاند.

۹. انلیل خدایان (= مردوک)، از شکوه ایشان بسیار خشمگین شد، و [.....] قلمرو آنان (را ۹)]. خدایانی که درون آنها می‌زیستند محراب‌هایشان را رها کردند،
۱۰. خشمگین از اینکه او (=نبونید) (آنان را) (= خدایان غیربابی) به (شهر) شوانه (= بابل) وارد کرده بود. مردوک بلند [پایه، انلیل خدایان] برحم آمد. (او) به همه زیستگاه‌هایی که جایگاه‌های (مقدس) شان ویران گشته بود
۱۱. و مردم سرزمین سومر و اکد که همچون کالبد مردگان شده بودند، اندیشه [اش] را بگردانید (و) بر آنان رحم آورد. او همه سرزمین‌ها را جست و بررسی کرد،
۱۲. شاهی دادگر را جستجو کرد که دلخواهش باشد. او کوروش، شاه (شهر) انشان را به دستانش گرفت و او را به نام خواند، (و) شهریاری او را بر همگان به آوای بلند برخواند.
۱۳. او (= مردوک) سرزمین گوتی (و) همه سپاهیان مادی را در برابر پاهای او (=کوروش) به کرنش درآورد و همه مردمان سرسیاه (=عامه مردم) را که (مردوک) به دستان او (=کوروش) سپرده بود،
۱۴. به دادگری و راستی شبانی کرد. مردوک، سرور بزرگ، که پرورنده مردمانش است، به کارهای نیک او (=کوروش) و دل راستیش به شادی نگریست
۱۵. (و) او را فرمان داد تا بسوی شهرش (=شهر مردوک)، بابل، برود. او را واداشت (تا) راه (شهر) تینتیر (=بابل) را در پیش گیرد و همچون دوست و همراهی در کنارش گام برداشت.
۱۶. سپاهیان گسترده‌اش که شمارشان همچون آب یک رودخانه شمردنی نبود، پوشیده در جنگ‌افزارهایشان در کنارش روان بودند.
۱۷. (مردوک) او (=کوروش) را بدون جنگ و نبرد، به درون (شهر) شوانه (=بابل) وارد کرد (و) شهرش، بابل از او سستی رها کنید. او (=مردوک) نبونید، شاهی را که از او نمی‌هراسید، در دستش (=دست کوروش) نهاد.
۱۸. همه مردم بابل، تمامی سرزمین سومر و اکد، بزرگان و فرمانبرداران در برابرش کرنش کردند (و) بر پاهایش بوسه زدند، از پادشاهی او شادمان گشتند (و) چهره‌هایشان درخشان شد.
۱۹. آنان (مردوک)، سروری را که با یاری‌اش به مردگان زندگی بخشید (و) آنکه همه را از سختی و دشواری رها کنید، شادمانه ستایش کردند و نامش را ستودند.

۲۰. منم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و آکد، شاه چهار گوشه جهان.
۲۱. پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه شهر انشان، نوه کوروش، شاه بزرگ، شا [ه شهر] انشان، نواده پیش‌پش، شاه بزرگ، شاه شهر انشان.
۲۲. دودمان جاودانه پادشاهی، که خدایان بل و نبو فرمانروایش را دوست می‌دارند (و) پاد[شاهی] او را با دلی شاد یاد می‌کنند. آنگاه که با آشتی به در[و]ن بابل درآمدم،
۲۳. جایگاه سروری [خود] را با جشن و شادمانی در کاخ شاهی برپا کردم. مردوک، سرور بزرگ، قلب گشاده کسی که بابل را دوست دارد، همچون سرونشتم به من [بخشید] (و) من هر روز ترسان در پی نیایش‌اش بودم.
۲۴. سپاهیان گسترده‌ام با آرامش درون بابل گام برمی‌داشتند. نگذاشتم کسی در همه [سومرو] آکد هراس آفرین باشد.
۲۵. در پی امنیت [شهر] بابل و همه جایگاه‌های مقدسش بودم. برای مردم بابل [.....] که برخلاف خوا[ست خدایان] یوغی بر آنان نهاده بود که شایسته‌شان نبود،
۲۶. خستگی‌هایشان را تسکین دادم (و) از بندها (؟) رهایشان کردم. مردوک، سرور بزرگ، از رفتار [نیک من] شادمان گشت (و)
۲۷. به من کوروش، شاهی که از او می‌ترسد و کمبوجیه پسر تنی [ام و به] همه سپاهیانم،
۲۸. برکتی نیکو ارزانی داشت، تا با آرامش، شادمانه در حضورش باشم. به [فرمان] والایش، همه شاهانی که بر تخت‌ها نشسته‌اند،
۲۹. از هر گوشه (جهان)، از دریای بالا تا دریای پایین، آنانکه در [سرزمین‌های دوردست] می‌زیند، (و) شاهان سرزمین آموزو که در چادرها زندگی می‌کنند، همه آنان،
۳۰. باج سنگیشان را به بابل آوردند و بر پاهایم بوسه زدند. از [شوآنه] (=بابل) تا شهر آشور و شوش،
۳۱. آکد، سرزمین ایشوننه، شهر زَمین، شهر مِتورنو، در، تا مرز گوتی، جایگاه [های مقدس آنسو]ی دجله که از دیرباز محراب‌هایشان ویران شده بود،
۳۲. خدایانی را که درون آنها ساکن بودند، به جایگاه‌هایشان بازگرداندم (و) آنان را در جایگاه‌های ابدی خودشان نهادم. همه مردمان آنان (=آن خدایان) را گرد آوردم و به سکونتگاه‌هایشان بازگرداندم

۳۳. و خدایان سرزمین سومر و اکد را که نبونید - در میان خشم سرور خدایان - به بابل آورده بود، به فرمان مردوک، سرور بزرگ، به سلامت
۳۴. به جایگاه‌هایشان بازگرداندم، جایگاهی که دلشادشان می‌سازد. باشد تا همه خدایانی که به درون نیایشگاه‌هایشان بازگرداندم،
۳۵. هر روز در برابر (خدایان) بل و نبو، روزگاری دراز (عمری طولانی) برایم خواستا شوند (و) کارهای نیکم را یادآور شوند و به مردوک، سرورم، چنین گویند که «کوروش، شاهی که از تو می‌ترسد و کمبوجیه پسرش»
۳۶. ... [(باشد که) آنان تا روزگاران دراز (؟)، سهمیه‌دهندگان نیایشگاه‌هایمان باشند] و [(؟)] (باشد که) مردمان بابل شاهی مرا [بستایند]. من همه سرزمین‌ها را در صلح (امنیت) نشاندم.
۳۷. [پیشکشی‌های پیشین] غاها و مرغابی‌ها و کبوترهایی که [غا] ز، دو مرغابی ده کبوتر، بیشتر از
۳۸. [روزا] نه افزودم. در پی استوار کردن باروی دیوار ایمگور - انلیل، دیوار بزرگ بابل برآمدم
۳۹. [.....] دیواری از آجر پخته، بر کناره خندقی که شاهی پیشین ساخته بود، ولی سا [ختش را به پایان نبرده بود] کار آن را [.....] به پایان بردم.
۴۰. که [شهر را] از بیرون [در بر نگرفته بود]، که (هیچ) شاهی پیش از من (با) کارگران به بیگاری [گرفته شده سرزمینش در] بابل نساخته بود.
۴۱. [.....] [(آن را) [با قیر] و آجر پخته از نو برپا کردم] و [ساختش را به پایان رساندم].
۴۲. [.....] دروازه‌های بزرگ از چوب‌های سدر [با روکش مفرغین. من همه آن درها را با آستانه [ها و قطعات مسی] کار گذاردم.
۴۳. [.....] کتیبه‌ای از [آشوربانیپال، شاهی پیش از من،] (بر آن) نو [شته شده بود،] (درون آن دید) م.
۴۴. [.....] در جای خود [نهادم (؟)] [.....] (باشد که) مردوک، سرور بزرگ، همچون هدیه‌ای به من عطا کند زندگانی دراز، [(و) عمری کامل،]
۴۵. [تختی ایمن و سلطنتی پایدار، و باشد که من] [.....] در قلبت تا به [جاودان].

نام کاتب لوحه گلی (مربوط به دو قطعه نویافته):
[نوشته و تطبیق] شده [از (روی لوحه)]؛ (این) لوحه قیشتی-
مردوک، پسر [...] .
سطرهای ۱-۲، ۳۶ و ۴۴-۴۵ به کمک دو قطعه از یک لوحه گلی
نویافته در موزه بریتانیا، حاوی نسخه‌ای دیگر از متن استوانه کوروش،
بازسازی شده‌اند.

نقطه چین = شکستگی

[] = بخش‌های شکسته و یا بازسازی شده

() = توضیحات

(؟) = احتمال‌ها

یهود ایران

https://t.me/yahud_eIran

فهرست نویسندگان

پیر بریان

استاد تاریخ و تمدن جهان هخامنشی و امپراطوری اسکندر بزرگ، کالج فرانسه

تورج دریایی

استاد هوارد سی. باسکرویل، در تاریخ ایران و جهان پارسی، دانشگاه کالفرنیا، ایروین

اروینگ فینکل

دستیار نگهبان نسخه‌های خطی، زبان و فرهنگ میان‌رودان باستان، موزه بریتانیا

علی موسوی

موزه‌دار بخش ایران باستان و شرق نزدیک، موزه هنر لس‌آنجلس

شاهرخ رزمجو

استاد و موزه‌دار بخش ایران باستان، موزه بریتانیا و دانشگاه تهران

متیو ولفگانگ استولپر

استاد جان ای. ویلسون مطالعات آسیایی در مؤسسه آسیایی، دانشگاه شیکاگو

دیوید استروناخ

استاد بازنشسته مطالعات شرق نزدیک، دانشگاه کالیفرنیا، برکلی

یهود ایران

https://t.me/yahud_eIran

نمایه

	الف
آنشان: ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۳، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۸۰، ۸۱	ابن بلخی: ۳۴
انگلیس: ۳۷	ابوبکر: ۳۵
انلیل: ۷۹، ۸۰، ۸۲	اردشیر دوم: ۲۸
انوری، سام: ۱۰	ارویا: ۳۷
اور: ۲۴، ۵۰، ۷۹	اروک: ۱۶، ۲۴، ۵۰
اورشليم: ۱۵	ازیدا: ۲۴، ۵۰، ۵۱
اوزلی، ویلیام: ۳۷، ۳۸	اساگیل: ۲۴، ۴۴، ۵۰، ۷۹
اوستا: ۲۸	استخر: ۳۴، ۳۵
اهوره مزدا: ۲۵، ۵۱	استرابو: ۲۸، ۳۸، ۵۷
ایالات متحده: ۷	استروناخ، دیوید: ۱۰، ۵۳
ایران: ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۲۳، ۳۷، ۳۳، ۳۸، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۷۰	استرویز، جان: ۳۷
ایرانی: ۱۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۵۰، ۵۳، ۵۶، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۸	استولپر، متیو ولفگانگ: ۱۰، ۴۳
ایرانیان: ۷، ۹، ۱۴	اسکندر مقدونی: ۹، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹
ایلام: ۱۴، ۲۳	۵۱، ۳۳
ایلامی: ۲۳، ۴۵، ۵۱، ۵۴	اشتولتز: ۳۸
ایونی: ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۶	اشعیاء: ۲۶
آنانا: ۱۶	اصفهان: ۳۶، ۶۸
آپادانا: ۶۴	اکباتان: ۱۱
آتوسا: ۱۷، ۲۷	اکد: ۴۵، ۸۰، ۸۱، ۸۲
	اکدی: ۲۴، ۴۴، ۵۴
	آمورو: ۴۷، ۸۱

بریان، پی‌یر: ۱۰، ۱۱

بریتانیا: ۴۴، ۷۹، ۸۳

بل: ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۱، ۸۱، ۸۲

بلشزر: ۴۹، ۷۹

بوردمن: ۶۵

بورسیا: ۵۱

بیستون: ۱۶، ۲۵، ۵۱

پ

پرس: ۱۴، ۱۸، ۴۷، ۵۷

پارسه: ۱۲

پارسی: ۱۲، ۱۶، ۲۳، ۲۶، ۳۳

پارسی‌ها: ۱۲، ۱۹، ۲۸

پاسارگاد: ۱۰، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۷، ۳۳

۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۵۴

۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۶۶، ۶۸

پرمیس: ۱۷

پرستاتیس: ۴۰

پسی، لویجی: ۳۹

ت

تاورنیه، فیگوروا: ۳۶

تخت جمشید: ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۱۹

۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۵۳

۵۷، ۶۲، ۶۳

تخت رستم: ۳۷

تریگلیا، کیت: ۱۰

تکسیه، چارلز: ۳۸

تل تخت: ۳۴، ۳۸، ۵۸، ۵۹

تل ملیان: ۱۲

آراخوزیا: ۱۵

آرتیستونه: ۱۷

آریان: ۱۸، ۳۸

آریتوبولوس: ۱۸، ۱۹

آستیگ: ۵۷

آسیا: ۵۷

آسیای صغیر: ۱۱، ۱۵، ۵۸

آسیای غربی: ۲۷

آسیای مرکزی: ۱۱، ۱۲، ۱۵

آشور نو: ۴۳، ۴۴، ۵۵

آشور: ۴۴، ۴۷، ۶۳، ۶۶، ۸۱

آشور بانیپال: ۴۷، ۴۸، ۸۲

آشوری: ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۶

آغا محمد خان: ۳۷

آلبریخت فون ماندلسو، یوهان: ۱۸، ۳۶

آلمان: ۳۶

آمریکا: ۷

آنتیخوس یکم: ۵۱

ب

بابل نو: ۱۱، ۴۳

بابل: ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۴۴

۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۲، ۸۰

۸۱، ۸۲

بابلی نو: ۴۴، ۴۹

بابلی: ۹، ۱۲، ۲۴، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸

۴۹، ۵۰، ۵۱

باربارو، جوزفو: ۳۶

باکتريا: ۱۵

بردیا: ۱۴، ۱۷

بروجن، کورنلیز: ۳۷

رزمجو، شاهرخ: ۱۰، ۷۹

رضائیان: ۶۵

روسته: ۳۷، ۳۸

ری: ۳۷

ز

زرتشت: ۲۷

ح

حافظ ابرو: ۳۵

حافظ: ۳۶

حمورابی: ۴۷

س

سارد: ۱۲، ۱۵، ۵۷، ۵۸، ۶۸

سازمان ملل متحد: ۷

ساسانی: ۳۴

ساسانیان: ۲۷، ۲۸

سامی، علی: ۵۶

سعدی: ۳۵

سلجوقی: ۳۵

سلفوری: ۳۵، ۳۶

سلوکی: ۵۱

سلیمان: ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۴

۶۰

سناخریب: ۶۶

سوریه: ۱۱

سومر: ۴۵، ۸۰، ۸۱، ۸۲

سیار: ۲۴

ش

شاپور یکم: ۲۸

شاردن: ۳۶

شاه شجاع: ۳۶

شرق نزدیک: ۲۹، ۶۲

شوآنه: ۴۵، ۸۰

ج

جمشید: ۳۴

چ

چیش‌بش: ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۸۱

ح

حاشایارشا: ۶۲، ۶۳

خلیج فارس: ۲۳، ۴۷

خوزستان: ۴۷

خ

داریوش دوم: ۶۸

داریوش یکم: ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۵، ۵۱

۶۸

داریوش: ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۶، ۵۱، ۵۸

۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸

داسکیلون: ۱۵

دره نیل: ۱۱

دریای اژه: ۱۱

دریایی، تورج: ۱۰، ۲۳

دشت مرغاب: ۵۴، ۶۰، ۶۷، ۶۸

دلاواله، پیترو: ۳۶

ر

رازی، علی: ۷

ک	شوش: ۱۸، ۴۷، ۵۱، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۸۱
کتزیاس: ۲۸	شیراز: ۳۶، ۳۷
کرپورتره و ابرت: ۳۷، ۳۸	
کرزن: ۴۰	ص
کرفتر، فردریش: ۵۵	صفوی: ۳۷
کروسوس: ۱۲، ۵۷	صفویه: ۶۸
کعبه زردشت: ۲۷	
کمبوجیه دوّم: ۱۱، ۱۴، ۶۸	ط
کمبوجیه یگم: ۱۳، ۵۸	طاق بستان: ۲۷
کمبوجیه: ۱۲، ۱۷، ۲۶، ۲۸، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۸۱، ۸۲	
کوروش دوّم: ۱۴	ع
کوروش یگم: ۱۳	عزالدین سعد، اتابک: ۳۵، ۶۰
کوروش: در صفحات مختلف	عهد عتیق: ۹
کوروش نامه: ۹، ۱۲، ۲۸، ۲۹	ف
کوست: ۳۸	فارس نامه: ۳۴
کی گشتاسب: ۲۷	فارس: ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۲۸، ۳۴، ۳۵
	۳۷، ۴۰، ۵۷، ۶۳
گ	فارسی باستان: ۵۱، ۵۴، ۶۴
گزنفون: ۱۲، ۲۶، ۶۸	فتحعلی شاه: ۳۷
گلستان: ۳۵	فرات: ۱۵، ۴۹، ۵۰
گوتی: ۸۰، ۸۱	فرانسه: ۳۷
گیرشمن: ۵۸	فرانکلین، ویلیام: ۳۷
گئوماته: ۲۶	فلاندن: ۳۸
	فینکل، اروینگ: ۱۰، ۷۳
ل	ق
لاتین: ۳۸	قاجاریه: ۳۷
لرد کرزن: ۳۹	قرآن: ۳۴
لس آنجلس: ۷	قنبری، شازاد: ۱۰
لیدی: ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۵۷، ۶۰	قیشتی - مردوک: ۴۸، ۴۹، ۸۳
لیزاندر: ۶۸	

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
 https://t.me/yahud_ehlan

نقش رستم: ۱۹، ۳۸

نیور، کارستن: ۳۷

نیلندر، کارل: ۵۸

نینوا: ۶۲، ۶۶

و

ونیز: ۳۶

ویسباخ، فردریش: ۴۰

هـ

هالیس: ۱۱

همخامنشی: ۹، ۱۱، ۱۴، ۱۲، ۱۷، ۲۶، ۲۸

۲۹، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۶۸

همخامنشیان: ۱۶، ۱۹، ۳۳، ۳۵

هرتسفلد، ارنست: ۵۳، ۴۰، ۵۴، ۵۵، ۶۵

هرودوت: ۱۲، ۱۵

هلندی: ۳۷

همدان: ۱۱

هند: ۱۸، ۲۹

ی

یونانی: ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۳۳، ۳۴

۳۸، ۵۷

یهود: ۱۵، ۲۹

یهودی: ۲۴، ۲۶

یهودیه: ۱۵

یهودی‌ها: ۹، ۲۴

یهوه: ۲۶

م

ماد: ۱۱، ۱۵، ۴۵، ۴۷، ۶۳

مادی: ۲۷، ۵۷، ۸۰

ماسازت‌ها: ۱۲

محمد بن محمود همدانی: ۳۵

مدیترانه: ۴۷

مردوک: ۲۶، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸

۵۱، ۷۹، ۸۰، ۸۲

مرغاب: ۴۰

مزدایی: ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸

مستوفی، حمدالله: ۳۵

مصر: ۱۱

مغول: ۳۵

مقدونی: ۳۳، ۳۴

موریه، جیمز: ۱۸، ۳۷، ۳۸

موسوی، علی: ۱۰، ۳۳، ۵۷

میان‌رودان: ۱۰، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹

۴۳، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۶۶

میان‌رودانی: ۴۶

میترا: ۲۷، ۲۸، ۲۹

ن

ناپلئون: ۳۷

نَبُو: ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۸۱، ۸۲

نبوکدنزار دوّم: ۱۵

نبوکدنزار: ۲۵

نبنونه‌نید: ۱۱، ۱۵، ۲۴، ۲۵، ۴۵، ۴۷، ۴۸

۴۹، ۷۹، ۸۰، ۸۲

یهود ایران
https://t.me/yahud_eIran



Cyrus the Great

An Ancient Iranian King

Edited by:

Touraj Daryaee